

رقابت ژئوپلیتیک روسیه و آمریکا در اوکراین (۲۰۰۴-۲۰۱۷)

هادی اعظمی^۱
محمد نظری^۲
سیدعلی حسینی^۳

چکیده

مکیندر از صاحب‌نظران علم ژئوپلیتیک نوشته است که هر کس بر اروپای شرقی تسلط یابد بر هارتلند مسلط می‌شود و کسی که بر هارتلند مسلط شود بر جزیره دنیا مسلط شده است و کسی که به این مرحله برسد می‌تواند دنیا را کنترل نماید. اوکراین یکی از اجزای اصلی هارتلندی بود که او اظهار می‌داشت. اکنون بحران اوکراین به یکی محورهای رویارویی و رقابت ژئوپلیتیک بین روسیه و آمریکا و ناتو تبدیل شده است. بحران اوکراین از جمله منازعات بین‌المللی است که دامنه آن به سرعت از قلمرو ملی خارج شده و به مسأله مهم در تعاملات بین‌المللی به خصوص بین قدرت‌های موثر آن تبدیل شده است تا جایی که به اعتقاد برخی از استراتژیست‌ها، بستری را برای احیای جلوه‌هایی از جنگ سرد فراهم کرده است. البته اگر چه به کار بردن اصطلاح جنگ سرد با مؤلفه‌های شناخته شده آن چندان واقع‌بینانه نیست، اما نتیجه این بحران بر مناسبات بین‌المللی و قواعد بازی آن تأثیر عمیق و تعیین‌کننده خواهد گذاشت. در پژوهش حاضر که ماهیتی توصیفی دارد، داده‌ها و اطلاعات مورد نیاز به روش کتابخانه‌ای گردآوری شده و ضمن پرداختن به جایگاه و اهمیت ژئوپلیتیک اوکراین برای روسیه و آمریکا، دو بازیگر مؤثر در این جریان و ترسیم وضعیت مورد انتظار، بیان شده است. نتایج تحقیق حاضر نشان می‌دهد که دلیل اصلی منازعه اوکراین، بعد مهم و کلیدی ژئوپلیتیک این کشور برای دو قدرت بزرگ روسیه و آمریکا می‌باشد. در انجام پژوهش حاضر از روش کیفی از نوع تبیینی و منابع الکترونیک و نوشتاری استفاده شده است.

واژگان کلیدی: رقابت ژئوپلیتیک، روسیه، آمریکا، اوکراین.

۱ - دانشیار جغرافیای سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

۲ - کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی، نویسنده مسئول: mohamadnazari72@yahoo.com

۳ - کارشناسی ارشد مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز دانشگاه علامه طباطبائی

The Geopolitical Competition between Russia and U.S. in Ukraine (2004- 2017)

Hadi Azami

Associate Professor of Political Geography, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Mohammad Nazari¹

Master of Political Geography, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Seyyed Ali Hosseini

Master of Studies in Central and Caucasus Studies at Allameh Tabatabaee University, Tehran, Iran

Abstract

According to Halford Mackinder's theory of the Heartland, dominating of the Eastern Europe is key to dominate the Heartland, and dominating of the Heartland is key to dominate the world. Ukraine is one of the main components of the so-called Heartland. The recent Ukraine crisis is an important US-Russian geopolitical confrontation followed by various international disputes. This competition reminds expert the Cold War. This study is conducted using the descriptive-analytical method. Data are gathered from library sources. This research investigates the geopolitical importance of Ukraine for Russia and the US. The results show that the main reason for the conflict in Ukraine is the US-Russian geopolitical competition.

Keywords: Geopolitical competition, Russia, United States, Ukraine.

مقدمه و بیان مسئله

منطقه مهم ژئوپلیتیک که در مسیر رقابت آمریکا و روسیه به منظور مهار و کنترل قدرت دو کشور قرار دارد هارتلند جدید (بالکان-اوراسیا) است که حوزه خارج نزدیک روس ها به شمار می رود. تحولات این منطقه بر میزان اعمال قدرت و میزان تاثیر گذاری آن در سیستم جهانی، هم برای روسیه و هم برای آمریکا تاثیر گذار است. رفتارهای آمریکا در طول دو دهه اخیر بیانگر آن است که روسیه را در حد یک قدرت بزرگ جهانی نمی داند. و به همین دلیل اجازه مداخله در خارج نزدیک آن را برای خود قائل است تا گزینه ای برای مهار روسیه در دست داشته باشد. بهترین گزینه برای محقق شدن این سیاست، رسیدن به مرزهای این کشور است و مهمترین کشوری که در این

¹ - Corresponding Author: mohamadnazari72@yahoo.com

مسیر همجواری با روسیه قرار دارد اوکراین است (Yazdani; Adinavand & Bagheri Ejie, 2016). با این تفاسیر ایالات متحده آمریکا در جهت رسیدن به اهداف خود که مهمترین آنها مهار روسیه است در قالب ناتو و با شعارهایی همچون گسترش دموکراسی، صلح و امنیت برای کشورهای اروپای مرکزی، شرقی و حوزه بالکان، سعی در گسترش ناتو به شرق و رساندن حوزه نفوذ آن به مرزهای روسیه و کم کردن عمق استراتژیک این کشور می باشد. در سال ۲۰۰۴ با روی دادن انقلاب نارنجی در اوکراین گروه های غربگرا در این کشور قدرت گرفتند که البته این انقلاب در نهایت با موفقیت همراه نبود. در سال ۲۰۱۴ بار دیگر اوکراین صحنه درگیری های بسیاری بود. بسیاری از ناظران علت و ریشه اصلی این تنش ها را مسائل داخلی و بافت قومیتی در این کشور می دانند. برخی دیگر اوکراین را صحنه رویا رویی قدرتهای بزرگ فرا منطقه ای مانند ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا با روسیه می دانند. و حتی در برخی موارد از این درگیری ها به "جنگ سرد نوین" تعبیر می شود (Vali Zadeh; Shirazi Mugui & Azizi, 2015). روسیه نسبت به توسعه ناتو به سوی قلمروی خود معترض است و این اقدام ناتو را تلاش برای ادغام و جذب کشورهای اروپای شرقی و مرکزی به عنوان یک تلاش تحقیرآمیز توسط آمریکا و ناتو نگاه می کند و معتقد است آمریکا تلاش می کند از این طریق حوزه نفوذ و سلطه خود را در زمانی که روسیه ضعیف شده است گسترش دهد. اما ناتو معتقد است که هدف ابتدایی و اصلی این سازمان توسعه صلح و شکوفایی در اروپا است و سرانجام این هدف مهم توسط مسکو مورد پذیرش واقع می شود و مفید برای همه است. ناتو معتقد است در صورت عدم توسعه ناتو، اتحادیه اروپا فرایند بزرگ شدن و توسعه آن به تاخیر می افتد و اروپای مرکزی و شرقی ناایمن و آسیب پذیر باقی می ماند. ناتو همچنین معتقد است کسانی که مخالف توسعه ناتو هستند به عواقب مخالفت خود نیاندیشیده اند از جمله در صورت عدم توسعه ناتو و اتحادیه اروپا، شاهد شکست اصلاحات سیاسی و اقتصادی در اروپای مرکزی و پتانسیل افزایش برخوردها در این منطقه هستیم. بی اعتمادی زیادی بین آمریکا و روسیه وجود دارد. آمریکا و ناتو نیاز دارند تا تضمین ها و شفاف سازی های بسیاری درباره اقدامات خود در منطقه به روسها بدهند تا بتوانند همکاری روسها را بدست آورند (در زمینه امنیت، تروریسم و..). (Goldgeier, 2013, pp.10-19). بدست آوردن قدرت توسط اپوزیسیون اصلی در کیف کودتایی بود که با زور اجرا شد و محقق شد کودتایی که افکار عمومی و اعتقادات حداقل نیمی از جمعیت اوکراین را نادیده گرفت. رویدادهای کیف به طرز گمراه کننده ای توسط رسانه های غربی و دولتهای غربی که حامی این کودتا بودند به عنوان پیروزی اراده مردم و دموکراسی جلوه داده شد. نفاق و دورویی کامل در کار بود. چون وقتی اعتراضات و شورشهای مشابه در

بریتانیا و فرانسه و بحرین و یمن و عربستان رخ داد مواضع اتخاذ شده و نظرات بازیگران موافق دولت کودتا در اوکراین و سوریه بسیار متفاوت بود. به عبارتی آنهایی که شورشهای سوریه و اوکراین را اراده مردم و دموکراسی می‌خواندند نسبت به این شورشها در فرانسه و انگلیس و بحرین و عربستان موضع متفاوتی اتخاذ نمودند. آنها معترضان و شورش‌ها در بریتانیا و فرانسه را به مسئله معضل نظم و قانون فروکاسته‌اند و از زبان و ادبیاتی که بسیار مطلوب دولت بریتانیا و فرانسه استفاده کردند. پس بیانیه‌های مربوط به ابراز نگرانی درباره حقوق بشر و امنیت معترضان که همیشه از سوی دولت امریکا و کمیسیون اروپا منتشر می‌شدند کجا بودند و چرا وقتی دولت فرانسه و انگلیس و بحرین و عربستان از زور استفاده کردند و برخی از معترضان جان خود را از دست دادند چرا موضع نگرفتند و بیانیه ندادند. در حالی که آنها آشکارا از مخالفان در دولت اوکراین و سوریه دفاع کردند و حتی مقامات سیاسی خود را به این کشورها فرستادند و نیروهای ضد دولتی اوکراین را حمایت کردند (Nazemroaya, 2014, p. 1) فدراسیون روسیه تنها کشوری نیست که نگران وقایع اوکراین است. بیگانه کردن اوکراین از روسیه علاوه بر منزوی کردن روسیه از اروپا، تنزل و استحاله اتحادیه اورآسیاست که توسط روسیه و همپیمانانش تشکیل شده است. بلاروس و قزاقستان هر دو نگران هستند. کشورهایی مثل ارمنستان، قرقیزستان، ایران و چین رویدادهای اوکراین را با دقت و نگرانی دنبال می‌کنند. اوکراین شریک این کشورهاست و آنها جنگ در سوریه، شورشهای ضد دولتی در اوکراین و ونزوئلا را به عنوان بخشی از یک جنگ جهانی چند جبهه‌ای می‌بینند که امریکا و همپیمانانش بر علیه آنها و متحدانشان به راه انداخته‌اند. بعد از دخالت ناتو و غرب در لیبی نه تنها آرامش در این منطقه برقرار نشد بلکه هم اکنون، لیبی درگیر خشونت‌های شدید و ناپایداری سیاسی است و عراق و یمن هم اکنون درگیر حملات شدید تروریستی گروه‌های تکفیری -بعثی و داعش هستند. این تهدیدات احتمالاً به این زودی از منطقه محو نخواهند شد. الحاق و ضمیمه‌سازی مجدد شبه جزیره کریمه به روسیه توسط این کشور و نفوذ روسیه در اوکراین سبب نگرانی غرب شده است. راسموسن تهدید روس‌ها را بزرگترین تهدید برای کشورهای عضو ناتو اعلام کرد: ناتو و کشورهای عضو ناتو حق دارند در این زمینه نگران باشند. شبه جزیره کریمه منافع امنیتی روسیه را درون خود دارد و یکپارچگی ناوگان دریای سیاه را تامین می‌کند. بقیه سرزمین اوکراین نیز برای روسیه اهمیت راهبردی دارد فرصت‌هایی جهت تحریک احساسات ضد غربی در بخشهای غربی اوکراین برای روسها فراهم است. اوکراین برای روسها معنای تاریخی منحصر به فردی دارد. شرق اوکراین جمعیت قابل ملاحظه روسی دارد

و برخی از کارشناسان، آن را تمدن روسی می دانند. بنابراین روسها به سختی از اوکراین عقب نشینی خواهند کرد (Aaroe, 2014, pp.1-3).

مسئله اصلی پژوهش حاضر این است از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، اوکراین همواره با این دوراهی مواجه بوده است که آیا خود را به عنوان یک کشور اروپایی تمام عیار معرفی نماید و لاجرم به اتحادیه اروپا بپیوندد یا اینکه از راهبرد انقطاع از گذشته بهره‌یزد و همچنان سیاست اتحاد و ائتلاف با روسیه را تداوم بخشد. این احساس دوراهی را می توان ناشی از جذابیتی دانست که این کشور هم برای روسیه و هم برای غرب دارد. جذابیتی که نه تنها به عاملی در شکل دهی به این دوراهی تبدیل شد بلکه در بیست سال اخیر آن را تشدید کرده است. این پژوهش در پاسخ به این سوالات است که چه عوامل و دلایلی سبب ایجاد رقابت بین قدرتهای بزرگ همچون روسیه و ایالات متحده آمریکا و به دنبال آن بوجود آمدن بحران در اوکراین شده است؟ در پاسخ به سوال پژوهش این فرضیه به ذهن متبادر می شود که باتوجه به نظریه هارتلند مکیندر موقعیت ژئوپلیتیک اوراسیا و به طور اخص جمهوری اوکراین و همچنین منافی که در نفوذ و تاثیر گذاری در این کشور نصیب قدرتهای بزرگ می کند، سبب رقابت و منازعه بین قدرتهای بزرگ از قبیل آمریکا، روسیه و اتحادیه اروپا در این کشور شده است، که به دنبال آن بحران در این کشور را سبب شده است.

در این میان موقعیت بسیار مهم و ژئوپلیتیک اوکراین که از راههای مواصلاتی مهم برای روسیه برای رسیدن و حمل و نقل کالا و منابع نفت و گاز به اروپا و همچنین دستیابی روسیه از طریق بنادر اوکراین به آبهای آزاد مدیترانه میباشد و گذشته از این وجود دو دسته گی در میان نخبه گان و حتی مردم اوکراین در روسگرا و غربگرا بودن به عنوان متغیرهایی مستقل عمل می کنند که بر رقابت روسیه و آمریکا و تشدید بحران به عنوان متغیر وابسته در این کشور تاثیر گذار می باشند. باتوجه به پایان جنگ سرد و به دنبال آن فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ایجاد خلا قدرت در منطقه، روسیه با تشکیل سازمان CIS در صدد ایجاد یکپارچگی و گسترش نفوذ خود بر جمهوریهای تازه استقلال یافته برآمد، در این میان سران جمهوری تازه تاسیس اوکراین به دلیل ترس از بازگشت سلطه مجدد روسها با نگاهی تردید آمیز نسبت به این سازمان می نگرستند. منطقه اوراسیا و علی الخصوص جمهوری اوکراین از همان سالهای ابتدایی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به دلیل موقعیت ژئوپلیتیک و وجود منابع غنی نفت و گاز مورد توجه قدرتهای منطقه ای و فرا منطقه ای قرار گرفت که با نفوذ این قدرتها در منطقه و داشتن منافع متضاد شکل گیری منازعه و رقابت امری طبیعی به نظر می رسید. با وجود اینکه با فروپاشی شوروی منازعه در منطقه

وجود داشته است. ولی در پژوهش حاضر بیشتر بر بازه زمانی ۲۰۰۴ که با انقلاب نارنجی قدرت از دست روسگراها خارج و به غربگراها سپرده شد تاکنون مد نظر می‌باشد. که سبب شد چند مرتبه قدرت در بین جریانهای داخلی جمهوری اوکراین که غربگرا و روسگرا بودند دست به دست شده و در نهایت به گسترش بحران دامن زده شد. و رقابت و منازعه بین روسیه و غرب به سرکردگی ایالات متحده آمریکا را موجب شده است.

مبانی نظری پژوهش

در بسیاری از موارد شاید نتوان برای تبیین سیاستهای کشورها در عرصه بین‌المللی تنها از یک چارچوب نظری خاص استفاده کرد. به دلیل سیاستهای متفاوت و عملکرد و رفتارهای متفاوت این قدرتها در نظام بین‌الملل به ناچار مجبوریم بیش از چند تئوری از تئوریهای روابط بین‌الملل برای تبیین رفتارهای و سیاستهای کشورها در واکنش به یک رخداد بین‌المللی استفاده کنیم. تا بتوانیم توضیح و شرح روشن‌تری و جامع‌تری از آن ارائه دهیم. شاید بتوان رفتارهای فدراسیون روسیه در قبال اوکراین را با تئوری رئالیسم که دیدی واقع‌گرایانه نسبت به محیط اطراف، منافع و مرزهای در خطر خود توسط ناتو و ایالات متحده تبیین کرد، همچنین وجود جمعیت قابل توجه روس تبارهای ساکن در جمهوری اوکراین و داشتن فرهنگی، نژاد و زبان مشترک و حمایت روسیه از روسهای مقیم اوکراین استفاده از تئوری سازه‌انگاری را به میان می‌آورد. اما گذشته از همه این‌ها با توجه به اینکه بحث اصلی این پژوهش رقابت ژئوپلیتیک بین دو قدرت بزرگ روسیه و ایالات متحده آمریکا در اوکراین می‌باشد. سعی می‌شود چارچوب نظری متناسب با بحث ژئوپلیتیک برای تبیین موضوع ارائه شود.

چارچوب نظری و مفهومی ژئوپلیتیک

ژئوپلیتیک از جمله اصطلاحات رایج در مباحث سیاسی است که کاربرد بسیاری دارد، اما معانی و تعاریف متنوعی را در بر می‌گیرد. ژئوپلیتیک که معادل فارسی آن "سیاست جغرافیایی" است، دیدگاهی است برای سیاست بین‌الملل که سعی دارد تا رفتارهای سیاسی را بر حسب محیط طبیعی توضیح دهد (Plano & Olton, 1998, 98). ژئوپلیتیک از جمله مفاهیمی است که در صدد ارتباط دادن بین جغرافیا و سیاست است. از طریق مفهوم ژئوپلیتیک، بسیاری از مفاهیم جغرافیایی بار سیاسی می‌گیرند. ژئوپلیتیک را می‌توان مفهومی رئالیستی دانست؛ زیرا همانند رویکرد رئالیستی معتقدان به تئوری‌های ژئوپلیتیک کسب منافع ملی را مهمترین هدف دولت در محیط جغرافیایی خود می‌دانند. (Safari & Vosoughi, 2016) ژئوپلیتیک یا سیاست جغرافیایی اثر محیط و اشکال یا پدیده‌های محیطی همچون موقعیت جغرافیایی، شکل زمین، منابع کمیاب، امکانات و راههای ارتباطی و انتقالی (زمینی، دریایی، هوایی) و سایر وسایل ارتباط جمعی، در

تصمیم‌گیری‌های سیاسی؛ بویژه در سطوح گسترده منطقه‌ای و جهانی را مطالعه و بررسی می‌کند (Mojtahedzadeh, 2002, p. 128). کارل هاوس هوفر بنیانگذار مکتب آلمانی ژئوپلیتیک می‌گوید ژئوپلیتیک تحقیق در خصوص رابطه میان زمین و سیاست است همچنین ریمون آرون در تعریف خود ژئوپلیتیک را عبارت از طراحی جغرافیایی روابط استراتژیک همراه با تحلیل اقتصادی-جغرافیایی منابع و تفسیر نگرش‌های دیپلماتیک حاصل از حیات جوامع بشری و محیط زیست پیرامون آنها می‌داند. بر اساس تعریف دایره المعارف بریتانیکا، ژئوپلیتیک عبارت از تحلیل نفوذ عوامل جغرافیایی بر روابط قدرت در سیاست بین‌الملل است. نظریه پردازان ژئوپلیتیک در پی اثبات اهمیت آن سیاست ملی هستند که ناظر بر ملاحظاتی همچون دسترسی به مرزهای طبیعی یک کشور، دسترسی به راه‌های مهم دریایی و کنترل استراتژیکی مناطق سرزمینی مهم می‌باشد (Vaezi, 2008, p. 19). کشور اوکراین به لحاظ ژئوپلیتیک در منطقه‌ای واقع شده است که کنشگری و رقابت در این منطقه برای قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی حائز اهمیت است. معادلات و روند تحولات در این منطقه هم قبل و هم بعد از جنگ سرد متأثر از رقابت‌های درون منطقه‌ای و منافع استراتژیک قدرت‌های خارج از منطقه و قدرت‌های همسایه است. دو عامل انرژی و نقش منطقه به عنوان مرکز عمده خطوط لوله نفت و گاز و دالان‌های ارتباطی بر اهمیت ژئواستراتژیک آن افزوده است. این دالان‌های ارتباطی در تمام جهات گسترش یافته‌اند و روسیه و اروپا را به هم متصل کرده است. در حالی که نفوذ ایالات متحده در این منطقه به اوج خود رسیده است، هم روسیه و هم غرب در صدد ارتقا روابط سیاسی، نظامی و اقتصادی خود با کشورهای این منطقه هستند و منازعه اوکراین را نیز در همین راستا و رقابت بر ژئوپلیتیک آن کشور می‌توان مورد تحلیل و بررسی قرار داد.

از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد تا کنون، روابط مسکو و واشینگتن که زمانی محورهای دو قطب نظام بین‌الملل را تشکیل می‌دادند دستخوش تحولات متعددی شده است. که بخشی از آن به شرایط متغیر بین‌المللی و بخشی نیز به رویکرد‌های حاکم بر سیاست‌های خارجی هر یک از دو کشور بوده است. در این میان اوکراین نیز به عنوان عامل مهمی در مقاطع مختلف در مناسبات روسیه با آمریکا و به صورت کلی غرب حضور داشته و نقش آفرین بوده است که البته اوج آن را می‌توان در بحران اخیر این کشور در سال ۲۰۱۴ دانست (Vali Zadeh et al., 2015). دلایل و زمینه‌های شکل‌گیری بحران اوکراین و تشدید منازعات قدرت در این منطقه را می‌توان در چارچوب دسته‌بندی زیر ارائه داد:

موقعیت ژئوپلیتیک: اوکراین با قرار گرفتن در جنوب غربی فدراسیون روسیه به گونه‌ای دروازه روسیه به سمت غرب است. این کشور در حلقه اول پیرامونی برای روسیه اهمیت حیاتی دارد چرا که از این کشور

به راحتی می‌توان برای محاصره روسیه استفاده نمود. از این رو، اهمیت استراتژیک بسیاری برای روسیه دارد. افزون بر این، مدخل زمینی برای جنوب غربی آسیا است و شبه جزیره کریمه مشرف بر ساحل محدود روسیه در دریای سیاه است. همچنین، اوکراین بخش مهمی از سواحل دریای سیاه و بنادر مهم آن از جمله سواستوپل و اودسا را در اختیار دارد، بنادری که روسیه در دوره شوروی برای استقرار ناوگان خود در دریای سیاه از آنها بهره می‌گرفت (Amir Ahmadian, 2005). همچنین اوکراین مرزهایی در اروپای مرکزی دارد در حالی که روسیه، مرزی با اروپای غربی ندارد و این در حالی است که نزدیکی به اروپا برای این کشورها اهمیت بسزایی دارد. روسیه به منظور اصلاح اقتصاد خود نیازمند روابط تجاری گسترده با اروپا است. برای مثال در زمان بوریس یلتسین که رابطه با اروپا به عنوان اولویت سیاست خارجی روسیه قلمداد می‌شد، ارتباط نزدیک با اوکراین یکی از راه‌های وصول به این هدف بود (Nordberg, 1997, p. 619).

موقعیت جغرافیایی: اوکراین و روسیه سفید یک فضای مهم و حیاتی در صفحه رقابت اوراسیا است. اوکراین از نظر جغرافیایی در اتصال و دسترسی بیشتر روسیه به آب‌های دریای سیاه و اتصال به اروپا نقش اساسی دارد، ضمن اینکه فضای سرزمینی این کشور یکی از معابر انتقال انرژی روسیه به اتحادیه اروپا است. با توجه به در نظر گرفتن این دو شاخص، این کشور دارای موقعیت راهبردی در غرب اوراسیا است. روسیه سفیدها که با نام نیز شناخته می‌شوند، هرگز فرهنگ، زبان یا هویت جداگانه‌ای را از روس‌ها «روسیه سفید» توسعه نداده‌اند. با پیوستن لهستان به ناتو، روس‌ها یکی از معابر اتصال جغرافیایی خود را در اروپای شرقی از دست دادند. هم‌اکنون روسیه سفید را منطقه‌ای حایل در مقابل ناتو می‌بینند. اوکراین نیز از اهمیت راهبردی برابری برای روسیه برخوردار است چرا که ورودی زمینی برای جنوب غرب روسیه بوده و اینکه شبه جزیره کریمه مشرف بر ساحل محدود روسیه در دریای سیاه است و هر شکلی از اتحاد نظامی میان غرب و اوکراین اقدام‌های متقابل روسیه را در پی خواهد داشت که اوکراین و روسیه سفید برای روسیه اهمیت حیاتی دارند و بدون وجود دولت متحد روسیه در این دو کشور، ارتباط جغرافیایی روسیه با اروپا از راه خشکی محدود خواهد شد و بنادر صادراتی این کشور در دریای سیاه نیز در تنگنا قرار خواهند گرفت. بنابراین فضای راهبردی اوکراین و روسیه سفید سبب شده که هم روسیه و هم غرب نسبت به انتخابات در اوکراین و روسیه سفید حساس باشند و همین عامل ژئوپلیتیک این دو جمهوری را همواره مستعد رخدادهایی مانند انقلاب‌های رنگی می‌کند. از سوی دیگر کشور اوکراین نقش بسیار مهمی در انتقال انرژی روسیه به اروپا دارد و از طرف دیگر فضای دسترسی مهمی برای کشورهای غربی

به حوزه راهبردی اوراسیای مرکزی است. از این جهت با توجه به ویژگی های مناطق راهبردی این کشور، نقش مهمی را برای قدرت های جهانی دارد (Ahmadipour, 2011).

وسعت جغرافیایی: کشور اوکراین با ۶۰۳۷۰۰ کیلومتر مربع به عنوان سبد نان اروپا شناخته می شود، دارای دشت های بزرگی است، زمین های حاصلخیزی دارد و نصف زمین های آن برای کشاورزی مناسب است. در این کشور روس ها دومین گروه قومی محسوب می شوند که ۲۲ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می دهند. اوکراین همواره، منطقه ای استراتژیک و مهم برای روسیه محسوب شده است. این کشور از لحاظ تاریخی ارتباط نزدیکی با روسیه داشته است که تمدن اسلاوی که روسی نامیده می شود در حدود کی یف و دیگر نقاط در امتداد ساحل میان دریای بالتیک و دریای سیاه گسترش پیدا کردند (Kurian, 2007, pp. 24-58).

پیوند های تاریخی و اشتراکات فرهنگی

اوکراین در تاریخ دولت روسیه جایگاه برجسته ای داشته و از این منظر جایگاه مهمی نزد ملی گرایان روس دارد. بسیاری از نویسندگان روسیه از این منطقه بوده و بسیاری از ملی گرایان آن معتقدند بدون اوکراین نه تنها نمی توان از روسیه بزرگ، بلکه از هیچ روسیه ای سخن گفت و در اصل در آغاز فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جدا شدن اوکراین از روسیه برای ملی گرایان روس شوک شدیدی بود. (Koolai, 2006, p. 94) به لحاظ فرهنگی نیز، روسیه، اوکراین را کشوری دوست و برادر کوچک خود می پندارد و میان دو کشور نزدیکی بسیاری وجود دارد. همچنین به دلیل ترکیب جمعیتی، استان های شرقی اوکراین و جمهوری خود مختار کریمه به شدت به روسیه گرایش دارند و فرهنگ و زبان روسی در این منطقه حاکم است، لذا دولت اوکراین نمی تواند در اتخاذ سیاست خارجی خود این مسائل را نادیده بگیرد. (Congenital cream et al., 2014, p. 146)

معبور خطوط لوله گاز و وابستگی به گاز وارداتی: اوکراین بزرگ ترین کشور حمل کننده گاز طبیعی است و سیستم حمل آن قابلیت ۲۹۰ میلیارد مترمکعب برای ورود و ۱۷۰ میلیارد مترمکعب برای خروج گاز در سال را دارد ۹۷ درصد گاز صادراتی روسیه به اروپا که از خاک اوکراین و از طریق خط لوله دولتی می گذرد، وزنه ای در دست این کشور است که نگهدارنده روسیه از اهرم وابستگی زیاد آن به انرژی استفاده سیاسی نماید، البته با اجرای طرح هایی همچون خط لوله گازی آمال از طریق بلاروس که جزیره ی آمال روسیه را به خطوط لوله اروپا متصل می کند و نیز خط لوله ساوث استریم از زیر دریای سیاه، نیاز روسیه به خطوط لوله اوکراین کمتر خواهد شد (Torabi, 2013).

البته با وجود این تمهیدات « کمی بیش از نیمی از صادرات گاز طبیعی روسیه به غرب باید هم چنان از خاک اوکراین عبور نماید» (Gvosdev, 2014. pp. 19). و به ناچار اوکراین به عنوان یک رابطه حیاتی که روسیه را به جهان خارج متصل می‌نماید، باقی خواهد ماند. هرچند روسیه با اقدام به اجرایی کردن طرح‌های انتقال انرژی می‌کوشد وابستگی خود را به خطوط لوله موجود گاز که از کشورهای همجوار از قبیل اوکراین ترانزیت می‌شود کاهش دهد، ولی اوکراین یکی از معبرهای مهم انتقال گاز روسیه به اروپاست. از سوی دیگر، اوکراین نیز به نوبه خود یکی از واردکنندگان و مصرف‌کنندگان بزرگ گاز روسیه است. این وضعیت باعث شده است هرگونه تحول در روابط روسیه و اوکراین بر روابط دو طرف با اروپا نیز تأثیر بگذارد.

دوقطبی بودن پویش سیاسی در اوکراین: عرصه سیاست در اوکراین هم در سطح نخبگان و هم در سطح توده مردم کاملاً وضعیتی دوقطبی دارد. این وضعیت از زمان استقلال اوکراین همواره وجود داشته است و به‌ویژه پس از وقوع انقلاب رنگی در این کشور در سال ۲۰۰۴ تشدید شده است. جناح‌بندی تمام عیار و کاملاً تقابلی میان غرب‌گرایان و روسیه‌دوستان در داخل اوکراین وجود دارد. همین امر باعث شده رقابت میان روسیه و غرب بر سر پیشبرد منافع استراتژیک در جمهوری‌های بازمانده از اتحاد شوروی سابق از جمله در اوکراین بیش از پیش شکل مداخله در امور داخلی این کشور را به خود بگیرد (Kolini, 2014).

جامعه اوکراین حتی بر اساس مذهب نیز قطبی شده است. اکثریت وسیعی از مردم اوکراین مسیحی هستند و وفادار به کلیسای ارتدوکس روس هستند (کلیسای ارتدوکس اوکراین). حدودی نیمی از پیروان کلیسای ارتدوکس اوکراین اسقف اعظم، کریل در مسکو به عنوان امام و پیشوای عالی کلیسای ارتدوکس اوکراین نگاه می‌کنند اما نیمی دیگر از مردم اسقف اعظم فیلارت را که در کیف هست امام خود می‌دانند. نیمی از جمعیت و حزب مناطق از اسقف اعظم کیف حمایت می‌کنند این تقسیمات و خطوط گسل پتانسیل تبدیل شدن اوکراین به سناریوی یوگسلاوی را دارد. وقتی مذهب اقلیت را بررسی می‌کنیم شرایط از این هم وخیم‌تر است. کاتولیک‌های اوکراین هر دو متحد کلیسای کاتولیک یونان و روم هستند اعضای کلیسای ارتدوکس اوکراین، آنها را عوامل لهستان می‌بینند و رنجش فزاینده‌ای نسبت به آنها دارند. به رغم تنفر دیرینه از یهودیان توسط بخش‌هایی از اپوزیسیون اوکراین، یهودیان هم به دو گروه طرفدار دولت اوکراین و مخالف دولت اوکراین تقسیم شده‌اند. مسلمانان اوکراین، که سه پنجم آنها تارهای کریمه هستند به نظر می‌رسد عموماً حامی دولت اوکراین هستند البته مسلمان اوکراین محتاط هستند و از انحلال اوکراین و احساسات تجزیه طلبانه جامعه روسی آن مناطق حمایت نمی‌کنند.

واقعیت این است که اعتراضات در اوکراین، انقلاب برای دموکراسی نبود و این بحران ها به علت اینکه دولت اوکراین فاسد بود یا از زور بر علیه معترضان در میدان استقلال کیف استفاده کرد نبود. این اعتراضات و شورش ها شروع شد چون دولت اوکراین امضای توافقنامه الحاق و پیوستن اوکراین به اتحادیه اروپا را در نوامبر ۲۰۱۳ نپذیرفت. لذا به این دلیل است که خشونتها در اوکراین، نه تنها توسط دستگاهی سیاسی آمریکا و اتحادیه اروپا پوشش سیاسی داده شد تا در سطح بین المللی به آنها مشروعیت بدهند بلکه این خشونتها، حمایت رسانه ای غرب را جلب کرد و به شدت از اپوزیسیون حمایت کردند. تمام رسانه های غربی، روایت انحرافی از این شورشها ارائه دادند. در واقع حتی دولت اوکراین و حزب مناطق نیز موافق پیوستن به اتحادیه اروپا و امضای توافقنامه بودند اما زمانی که اتحادیه اروپا از مذاکره درباره ان توافقنامه و دادن تضمین های مالی و اقتصادی به کیف برای فعالیت تجاری و پرداخت خسارتهای تجاری و افزایش قیمتهای سرسام آوری گازی که اوکراین در نتیجه امضای این توافقنامه با ان روبه رو می شد امتناع ورزید لذا حمایت خود را از پیوستن به اتحادیه و امضای توافقنامه پس گرفتند. حزب مناطق و مردم مخالف اتحادیه اروپا و توافقنامه دریافتند که این توافقنامه به شرکتهای اتحادیه اروپا اجازه می دهد تا شرکتهای خود را در اوکراین وارد و تثبیت کنند و امتیازات شرکتهای داخلی را بدست آورند و جایگزین آنها می شوند. همچنین این توافقنامه، اوکراین را مجبور میکند تا بسیاری از قوانین و مقررات تجاری اش را تغییر دهد و این به ضرر شرکتهای اوکراینی بود و به لحاظ اقتصادی اوکراین غارت شده و به یک مستعمره یا کشور بسیار کوچک در اروپای شرقی تبدیل می شود (Nazemroaya, 2014, pp. 2-5).

در واقع آنچه در بحران اوکراین حایز اهمیت است، مسائل و مشکلات داخلی اوکراین یا مبارزه ضد فساد و دیکتاتوری نیست، بلکه در اصل نزاعی بین المللی بر سر قدرت و نفوذ در منطقه است که روسیه و آمریکا را به رویارویی با یکدیگر کشانده است. بر این اساس بحران اوکراین باعث افزایش تنش لفظی میان سران و مقامات سیاسی روسیه و ایالات متحده آمریکا شده است. سطح این تنش های لفظی که به تهدید نیز آمیخته است، از زمان فروپاشی شوروی تقریباً بی سابقه بوده است. به همین دلیل بسیاری از آغاز دوباره جنگ سرد سخن می گویند. در تمام سال های پس از فروپاشی شوروی، روسیه در یک سو و کشورهای اروپایی و آمریکا در سوی دیگر به رقابت با یکدیگر پرداخته اند. بر اثر این رقابت گاهی نخبگان نزدیک به روسیه و گاهی نیز افراد نزدیک به غرب موفق به تصاحب قدرت شده اند. نمونه عینی این شرایط را می توان در جریان انقلاب نارنجی سال ۲۰۰۴ و تحولات سال ۲۰۱۴ مشاهده کرد که در هر دو مورد، با تحریک و حمایت مستقیم آمریکا، قدرت از دست روس گراها خارج و به دست غرب گراها سپرده شد. با این اوصاف

می‌توان تحولات اوکراین و مسائلی مانند تغییر رژیم و هم‌چنین تبعات بعدی آن نظیر جدایی شبه‌جزیره کریمه و تداوم ناآرامی، بی‌ثباتی و جنگ در مناطق شرقی و جنوبی این کشور را نمونه‌ای جدی از منافع متعارض روسیه و آمریکا در نظام بین‌الملل تلقی کرد (Bahman, 2017). علاوه بر اینها بحران اوکراین ریشه در عوامل ساختاری نظیر شکاف و تقسیم تاریخی اوکراین، تفاوت و تضاد ماهوی میان شرق و غرب اوکراین، وجود دو گرایش روسی-غربی در میان نخبگان و مردم عادی، اهمیت ژئوپلیتیکی اوکراین برای روسیه و غرب، سرگردانی اوکراین بین دو ایده همگرایی اروپایی (اتحادیه اروپا و ناتو) و اوراسیا گرایی (اتحادیه گمرکی و اتحادیه اقتصادی اوراسیا) دارد. رقابت و مبارزه دیرینه احزاب و جناحهای سیاسی طرفدار روسیه و غرب برای قبضه کامل قدرت و بیرون راندن حریف، واقعیتی انکارناپذیر و تمام‌نشدنی در صحنه سیاسی اوکراین است (DehghaniFirooz Abadi & Moradi, 2016). به منظور درک بهتر موضوع و نقش بحران اوکراین در گسترش هرچه بیشتر رقابت بین روسیه و آمریکا و هم‌چنین تأثیراتی که این بحران بر روابط طرفین گذاشته است، به بررسی پیوندها و منافع مسکو و واشنگتن در جمهوری اوکراین می‌پردازیم و هم‌چنین اهمیت ژئوپلیتیک جمهوری اوکراین را از نظر دو قدرت در گیر در رقابت یعنی ایالات متحده آمریکا و فدراسیون روسیه بررسی خواهد شد.

بحث و یافته‌ها

ژئوپلیتیک اوکراین از نگاه روسیه

تاریخ روسیه و ویژگی‌های جغرافیایی این سرزمین به شدت در شکل دادن به فرهنگ سیاسی و چشم‌اندازهای رهبران سیاسی تأثیرگذار بوده است. درک مبانی ارزش رفتارها در قلمرو سیاست خارجی به طور اعم و سیاست انضمام کریمه به روسیه چندان پیچیده نیست. ارزش، ماهیت تجویزی دارد. به این معنا که به اینکه فرد چه نوع رفتاری را پی‌بگیرد و یا منفی تلقی کند، جهت می‌دهد. محتوای ارزش عملا سه کار را انجام می‌دهد، توصیف، ارزیابی و جانبداری. یکی از عملکردهای ارزش این است که پدیده‌ها یا شرایط را کاذب یا حقیقی توصیف کند. همین ماهیت توصیفی ارزش‌های تصمیم‌گیران روسی است که آن‌ها را متقاعد کرده شرایط اوکراین، واقعیتی غیر قابل اغماض است. ارزش‌های مستقر در یک جامعه در عین حال چارچوبی را به وجود می‌آورند که در بطن آن خوب یا بد بودن شرایط و پدیده‌ها ارزیابی می‌شود. پس از یکصد و شصت سال ولادیمیر پوتین در چارچوب توصیف و ارزیابی شرایط، از همان سیاستی جانبداری کرد که دولت تزاری را در برابر سه امپراتور عثمانی، فرانسه و انگلستان قرار داد تا جنگ کریمه را اجتناب‌ناپذیر بیابد. اعتقادات بنیادین، ارزش‌ها را حیات می‌دهند و تاریخ، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل دادن به محتوای این اعتقادات داشته است. عملکرد روسیه در کریمه به طور کلی در

مورد اوکراین به وضوح نشان دهنده تأثیرگذاری فزاینده ملاحظات تاریخی بر جهت گیری های سیاست خارجی روسیه است. نقش پیشینه تاریخی در شکل دادن به هویت روس ها و تعاریفی که تصمیم گیرندگان این کشور از شرایط و پدیده ها در ورای مرزهای خود می کنند در طول سده ها فرصت ها و محدودیت های سیاست خارجی مسکو را رقم زده است. در کنار اهمیت فراوان سابقه تاریخی در هیئت بخشیدن به سیاست خارجی مؤلفه مهم دیگر، اعتبار ملاحظات ژئوپلیتیک برای رهبران روسیه است. معماری سیاست خارجی روسیه از گذشته تا به امروز دو پایه داشته است. در کنار ملاحظات تاریخی، توجه همیشه معطوف به مقوله ژئوپلیتیک بوده است. چه در دورانی که آگاهی امپراطوری در عصر تزارها شکل گرفت و در دوران شوروی تداوم یافت و چه امروزه که آگاهی ملی وجود دارد، بدون وقفه شاهد تنیدگی همه گیر اهمیت جغرافیا با هویت ملی بوده ایم.

درک ژئوپلیتیک از واقعیات بین المللی و قاره ای همیشه برای روس ها به عنوان اصل کاردینال در سیاست خارجی بوده و به همین روی در سیاست خارجی روسیه در رابطه با محیط بین المللی در طول سده ها همواره رابطه دیالکتیکی بین ژئوپلیتیک و اقدامات را ملاحظه کرده ایم. تجلی بسیار محدود ایده آلیسم در شاکله سیاست خارجی و جایگاه رفیع واقع گرایی حتی در عصر حاکمیت ایدئولوژی کمونیستی به وضوح بازتاب اهمیت ژئوپلیتیک در شکل دادن به استراتژی رهبران حاکم بر این سرزمین است. در مورد اقدامات ولادیمیر پوتین درباره تسهیل تنش در نواحی شرقی اوکراین که روس تبارها در آنجا متمرکز می باشند و الحاق کریمه به روسیه، انضباط بخش سیاست های نه ایده آلیسم بلکه واقع گرایی محض با توجه به خوانش شرایط منطقه ای و جهانی بوده است. «منطق سرمایه داری قدرت» برای رهبران آمریکا اعتبار دارد. روسیه از یک سو امنیت خود را در چارچوب یک نظم جغرافیایی تعریف می کند و از سوی دیگر فرصت برای سلطه و یا بسط سلطه فرامرزی را تنها در چارچوب نظم جغرافیایی امکان پذیر می داند. با در نظر گرفتن این واقعیت است که متوجه می شویم چرا چنین اهمیتی به برداشت ژئوپلیتیک در طراحی استراتژی روسیه داده شده است. «استراتژی کلان دربرگیرنده اولویت دهی اهداف در قلمرو سیاست خارجی، مشخص کردن منابع موجود و بالقوه و تعیین برنامه برای بهره برداری از منابع در راستای تحقق اهداف است (Dueck, 2006, p. 1). وقوف پوتین به محدودیت های استراتژیک آمریکا، نیازهای فزاینده کمپانی های اقتصادی اروپا و به ویژه آلمان به تجارت با روسیه، وابستگی غیر قابل نادیده انگاشتن شهروندان اروپایی به گاز وارد شده از روسیه و برخوردار نبودن آمریکا از جاهت اخلاقی به دنبال سوء استفاده باراک اوباما از قطعنامه سازمان ملل برای دفاع از مخالفان معمر قذافی، این امکان را برای رهبران

روسیه فراهم آورد که در راستای ملاحظات تاریخی و دغدغه‌های ژئوپلیتیک قادر به نقض حاکمیت اوکراین شوند. «کشورهای قدرتمند همگی به هم شباهت دارند» (Zakaria, 1998, p. 3). واقعیات جغرافیایی در طول تاریخ روسیه به شدت الهام بخش رفتارهای رهبران این سرزمین بوده‌اند. از نظر تصمیم‌گیرندگان از پتر کبیر تا ولادیمیر پوتین ملاحظات جغرافیایی نقطه آغازین برای شروع فهم و درک هر موضوع و یا پدیده‌ای بوده است. این شاید تا حدود زیادی روشنگر این نکته باشد که چرا روس‌ها بر خلاف آمریکایی‌ها دغدغه کمتری برای «اشاعه» نهادها، ارزش‌ها و ساختارها و توجه فراوانی به مقوله ژئوپلیتیک می‌کنند. رهبران روسیه به «تسلسل» و «ترتیب» بسیار اهمیت می‌دهند. از این زاویه قطعاً جغرافیا، مکان نخست را برای درک هر چیزی اشغال می‌کند. در طول تاریخ روس‌ها از جمله ولادیمیر پوتین جهان را از لنزی نگریسته‌اند که رئوس آن در مقاله «پاشنه جغرافیایی تاریخ» در سال ۱۳۰۴ مطرح شد. در این مقاله بر اهمیت کلیدی اوراسیا تأکید شد و اینکه ترتیبات قدرت، نبرد بین کشورهای دریایی اروپایی و قدرت زمینی روسیه را دربرمی‌گیرد. این بدان معناست که در بطن ترتیبات جغرافیایی است که «مبارزه برای فضا و قدرت» شکل می‌گیرد (Kaplan, 2014, pp. 1-12).

ساختار قدرت در روسیه با در نظر گرفتن این متن تحلیلی است که در هر دو برهان حداقلی و حداکثری، به ضرورت اوکراین را یک شرط بندی (قمار) استراتژیک قلمداد می‌کند. در شکل حداقلی باید گفت، روسیه برای این که به حس ناامنی استراتژیک تاریخی خود غلبه کند، چاره‌ای جز این ندارد که الحاق اوکراین به ناتو را غیر ممکن و الحاق این کشور به اتحادیه اروپا را به شدت پرهزینه سازد. آمریکا و لهستان بارها از الحاق اوکراین به ناتو دفاع کرده‌اند که به دلیل حساسیت روسیه با بی‌توجهی آلمان، فرانسه و انگلستان روبه‌رو شده است. در شکل حداکثری، روسیه می‌داند در صورتی که خواهان برپایی امپراطوری باشد، این کار بدون ضمیمه کردن و تصرف اوکراین امکان‌پذیر نیست. روس‌ها چه خواهان توازن غرب باشند و چه خواهان به دست آوردن هژمونی در قاره، راهی جز این ندارند که نگاهی محوری به اوکراین داشته باشند. این امر کاملاً منطبق با منطق جغرافیایی قدرت روس‌هاست که بر اهمیت سرزمین تأکید دارد. این بدان معناست که «استراتژی‌های نظامی، دیپلماتیک و سیاسی توسط دولت استفاده می‌شود... در شرایطی که آن دولت در تلاش برای کسب منافع و تحقق اهداف خود در صحنه جهانی است» (Mercille, 2008, p. 575). وقوف به این مهم که روس‌ها از ورای لنز ژئوپلیتیک پدیده‌ها و شرایط را در سطح قاره به طور اخص و در گستره جهانی به طور اعم به ارزیابی می‌نشینند، در طول تاریخ این کشور منجر به شکل‌گیری احساس ناامنی فزاینده استراتژیک در میان رهبران این سرزمین شده است. تا زمانی که

دولتمردان اوکراینی بر اساس «ملی‌گرایی علم‌گرا» به روابط خود با روسیه و غرب جهت می‌دادند، کمترین دغدغه در مورد چالش روسیه در منطقه تاریخی نفوذ یعنی اوکراین به وسیله غرب وجود داشت. از زمان استقلال تلاش رهبران اوکراین این بود که با گسترش تمایل به غرب در میان بخش زیادی از مردم و نخبگان این کشور، نوعی توازن میان آنان و گروه‌های متمایل به اورآسیای اسلاو به ویژه روسیه ایجاد کنند. الزامات اقتصادی، گریزناپذیری نزدیکی به غرب را برای رهبران اوکراین به یک اصل تبدیل ساخته است. از سوی دیگر آنان آگاه هستند که از نظر تاریخی تلاش برای دوری از مسکو از نقطه نظر روانی برای روسیه به هیچ روی پذیرفتنی نیست. «در میان روس‌ها این نگاه کلیشه‌ای به اوکراین به عنوان بخشی از روسیه و اصولاً منطقه نفوذ روسیه همچنان پا برجاست» (Solchanyk, 2001, p. 11). اما اقدام روسیه برای ضمیمه کردن کریمه به خاک خود نشان از این دارد که نتیجه تلاش برای توازن، یک شکست سنگین بیش نبوده است. انقلاب نارنجی سال ۲۰۰۴ برای روس‌ها روشن ساخت که اکثر شهروندان اوکراینی و بسیاری از نخبگان این کشور به ویژه در مناطق غربی کشور نگاه به غرب را اولویت بخشیده‌اند و از نادیده انگاشتن تعلقات مشترک تاریخی ابایی ندارند. به همین روی روس‌ها اصولاً واکنش مردم به نتایج انتخابات در این سال را یک انقلاب نمی‌دانند و آن را کودتایی می‌دانند که از سوی غرب تحریک شد (Oliker, 2009, p. XVI).

مکتب قدرت‌های بزرگ که تفکر استراتژیک مسلط به طور تاریخی در روسیه است، مبتنی بر این اعتقاد کلیدی است که تنها کشورهای بزرگ و قدرتمند می‌توانند سیاست خارجی مستقل را پی بگیرند. پس تلاش رهبران اوکراین به دنبال انقلاب نارنجی ۲۰۰۴ برای دوری از مسکو سیاستی نبوده که به طور مستقل طراحی شده باشد، بلکه باید آن را بخشی از سیاست گسترش ناتو به شرق و گسترش حوزه عملیاتی اتحادیه اروپا یافت. رهبران روسیه با در نظر گرفتن این نکته که کشورشان فاقد «مرزهای استراتژیک» است. (Legvold, 2007, p. 27) متوجه هستند که روسیه این توان را ندارد که به دفاع خط مقدم در مرزهای خود تکیه کند. روس‌ها از سال ۲۰۰۴ به بعد اوکراین را دالانی یافتند که غرب در صدد تجاوز به روسیه از طریق آن است. اگر این باور را قبول کنیم که «در ژئوپلیتیک، منازعات و کشمکش‌های بزرگ تکرار می‌شوند» (Noonan, 2014, pp.1-12) روسیه ولادیمیر پوتین تلاش‌های غرب که از دید رهبر روسیه ابزار به حاشیه راندن روسیه تلقی می‌شدند، با مخالفت مسکو روبه‌رو شدند. نخستین برنامه ترغیب ویکتور یانوکوویچ از سوی غرب برای امضای توافقنامه تجارت با اتحادیه اروپا بود. دومین برنامه غرب کمک به تظاهرکنندگان در نوامبر ۲۰۱۳ در میدان استقلال بود تا آنان موفق به فراری دادن یانوکوویچ و

استقرار حکومت غرب گرا شوند. روسیه با تشویق رفراندوم در کریمه، دولت بر سرکار آمده در کیف را از همان آغاز در موضع انفعالی قرار داد. برنامه سوم غرب تلاش برای کشاندن اوکراین و روسیه به پای میز مذاکره بود. در دوران جنگ سرد دولتمردان شوروی کنترل اروپای شرقی را اصل اجتناب ناپذیر برای حفظ امنیت کشور قلمداد کردند و بر همین اساس غرب به واکنش خشونت بار در برابر ورود تانک های روسی در ۱۹۵۶ به مجارستان، ۱۹۶۷ به چکسلواکی دست نزد. امروزه هم رهبران روسیه در چارچوب نظم ژئوپلیتیک که اساس استراتژی کلان آنها است، الحاق کریمه و تشویق ناآرامی ها در نواحی شرقی اوکراین را اجتناب ناپذیر یافته اند. (Dehshyar, 2014) به همین دلیل همواره روسیه این منطقه را بسیار مهم تلقی می کند و در پی تامین منافع خود بوده است. انقلاب مخملی در گرجستان، اوکراین و قرقیزستان که با حمایت غرب انجام شد، موجب شد تا روس ها بیش از گذشته نسبت به سیاست های غرب در منطقه پیرامونی خود با دیده تردید بنگرند و از سوی دیگر حوادث ازبکستان و دخالت آمریکا تحت عنوان رعایت حقوق بشر و تلاش برای تغییر برخی از رژیم های منطقه، موجب نگرانی از سیاست های آمریکا گردید. موضع ضد آمریکایی کنونی ازبک ها، تقاضای سازمان شانگهای برای خروج نیروهای آمریکایی از منطقه، به همراه مجموعه شرایط بین المللی، هر چند سبب متوقف شدن اقدامات آمریکا در منطقه نگردیده، اما مانع حرکت سریع آمریکا در این مسیر شده است (Vaezi, 2007, pp. 5-274).

از نگاه روس ها دریای سیاه و شبه جزیره کریمه و اوکراین در کرانه اروپا برای روس ها اهمیت راهبردی دارد. اوکراین مهم ترین کشور "خارج نزدیک" روسیه محسوب می شود که در صورت تزلزل در مدیریت آن، منافع منطقه ای روسیه در بین کشورهای مشترک المنافع با سطحی از بحران مواجه خواهد شد. مسکو اراده خود را برای حذف سیاست «تعامل» با آمریکا مستحکم ساخته و به سیاست «تقابل» با آمریکا روی آورده و می کوشد، جمهوری های سابق شوروی را در قالبی جدید به همکاری های بیشتر اقتصادی با روسیه جلب کند و با تقویت سازمان شانگهای، موقعیت خود را در برابر ناتو و آمریکا تقویت کند و از سوی دیگر، اوکراین به صحنه جدال میان شرق و غرب تبدیل شده و غرب با مسلح کردن مخالفان، زمینه را برای به راه افتادن جنگ داخلی فراهم کرده است و در همین حال مسکو در جبهه دیگری ایستاده و اوکراین را خطی دفاعی که به هیچ وجه امکان کوتاه آمدن از آن در رویارویی با غرب نیست، می داند (Nur al-Din Mir-Emad, 2014, pp. 1-5).

اهمیت اوکراین برای روسیه

مهم ترین بازیگر امنیتی در بحران اوکراین، روسیه است؛ چرا که این کشور به لحاظ ژئواستراتژیک، ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک از اهمیت غیرقابل انکار برای روسیه برخوردار می باشد. دلایل متفاوتی برای

توجه روسیه به اوکراین وجود دارد، یکی از مهم ترین آنها هویت، «اشتراکات فرهنگی و هویتی این دو کشور است که نکته بسیار قابل توجه می باشد. روسی و هویت اوکراینی در مجموعه و منظومه فرهنگ و تمدن اسلاو قرار می گیرند بنابراین پیوندهای گوناگونی، این دو مجموعه فرهنگی را به هم متصل می کند» (Sajjadpour, 2014, p.114).

درواقع روسیه کهن در دوره سلسله روریک در سال ۸۶۲ از قبایل پراکنده اسلاو و باچیرگی بر نظام کهن ملوک الطایفی و قبایلی پراکنده، گذشته و دولتی واحد ایجاد شده و از سال ۹۱۲ کی یف در کرانه رود دنیپر به عنوان مرکز قوم اسلاو درآمده و از این رو، کی یف را گهواره ملت روسیه دانسته اند (Karami, 2014, p.188). سرزمینی که در این دوره تاریخی تحت کنترل کی اف بود شامل روسیه سفید، روسیه اروپایی و اوکراین بوده و روسیه کی یفی نامیده می شد. کی یف را مهد تمدن روسیه می دانند و مادر همه شهرهای روسیه قلمداد می شود. لذا جدایی بین دو ملت به دلیل شرایط قومی، تاریخی و فرهنگی مسئله آسانی نیست. روسیه و اوکراین ادعا می کنند که ریشه های آنان روس بوده و فدراسیون قبایل اسلاو شرقی یک هزاره پیش در کی یف متمرکز بودند. این ادعا در صحبت های چهره های ارشد دولت روسیه و حتی پوتین نیز به کرات شنیده شده است (Gvosdev, 2014, pp. 16-24). پوتین در اظهارات علنی خود نشان داده است که طرفدار مردم تثلیث است که می گوید اسلاوهای شرقی یک جامعه فراگیر را تشکیل می دهند که همگی فرزندان روس و وارثین فرهنگ، مذهب و سنن آن هستند که یک هزاره پیش در کی یف سکنی گزیدند. در این دیدگاه، تقسیم جدید اسلاوهای شرقی به بلاروس ها، اوکراینی ها و روس ها تنها نشان دهنده گونه های منطقه ای و زبانی مردم است، نه وجود ملت های جداگانه. سخنرانی پوتین در ۱۸ مارس سال ۲۰۱۴ خطاب به هر دو مجلس قانون گذاری روسیه این موضوع را که ما صرفاً همسایگان نزدیک نیستیم، بلکه «در مورد رابطه بین اوکراین و روسیه روشن کرد در واقع همان طور که بارها گفته ام، یک ملت هستیم ... که هر یک از ما بدون دیگری نمی تواند یک ملت باشد». یکی دیگر از ابعاد اهمیت اوکراین برای روسیه را می توان شبه جزیره کریمه دانست که نزدیک ترین نقطه اوکراین به مرزهای غربی روسیه به شمار می رود و بندر سواستوپل در این شبه جزیره میزبان یکی از چهار ناوگان دریایی روسیه می باشد. کریمه شبه جزیره ای استراتژیک در دریای سیاه است که ۶۰ سال قبل رهبر اتحاد جماهیر شوروی خروشچف آن را به اوکراین هدیه داد ... بیش از ۵۰ درصد جمعیت آن را روس تبارها تشکیل می دهند ... کریمه در سال ۱۹۹۱ میلادی و بعد از استقلال اوکراین از اتحاد جماهیر شوروی از اهمیتی ویژه برای روسیه برخوردار شد و مسکو این شبه جزیره را به عنوان یکی از مهم ترین پایگاههای

دریایی جهان به حساب آورد. اهمیت این پایگاه به آن دلیل است که امکان دسترسی سریع به شرق مدیترانه، بالکان و خاورمیانه را برای کشتی‌های روسی فراهم می‌کند (Koolae, 2013, pp. 2-20). مسیر دسترسی به دریای آزاد و اروپا از طریق آبهای دریای سیاه می‌باشد لذا این که چرا روسیه تا این حد در ناآرامی‌های اوکراین مداخله می‌نماید و شبه جزیره کریمه را که بخشی از خاک اوکراین محسوب می‌شود به خود ملحق می‌نماید؛ باید در بحث اهمیت راه‌های دریایی جستجو کرد. در عرصه نظریه پردازی در خصوص اهمیت دریاها، اثر «آلفرد تایرماهان» با عنوان «تاثیر قدرت دریایی بر تاریخ» از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. از نظر ماهان آنجا که نقل و انتقال از طریق دریا آسان‌تر از زمین می‌باشد و سرزمین‌ها در محاصره اقیانوس‌ها می‌باشند، کشورهایی که اقیانوس‌ها را در دسترس داشته باشند از امکان بیشتری برای تبدیل شدن به یک قدرت جهانی برخوردارند» (Dougherty, 1998, p. 119). از آنجایی که روسیه از نظر استراتژیکی یک قدرت منطقه‌ای محسوب می‌شود، برای حفظ و تقویت جایگاه خود همواره به دنبال دسترسی به آب‌های گرم و آزاد بوده است. با نگاهی به تاریخ و وضع جغرافیایی روسیه می‌بینیم که این کشور بر پایه یک جبرجغرافیایی و ژئوپلیتیک، چاره‌ای جز دسترسی تضمین شده به آب‌های دریای سیاه به عنوان دروازه ورود به مدیترانه و پیگیری اهداف منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای خود نداشته و این دسترسی به عنوان یکی از بزرگ‌ترین دغدغه‌های این کشور مطرح بوده است. در این زمینه، بسیاری از کنش‌های سیاسی رهبران این کشور در دوره تزاری تا به دوره روسیه فدراتیو به طور عمده زیر تاثیر بایسته‌های ژئوپلیتیک روسیه برای دسترسی به آبهای آزاد بوده است. این فهم فقط از طریق کنترل شبه جزیره کریمه فراهم خواهد شد. «براین اساس یکی از مهم‌ترین دلایل اهمیت اوکراین برای روسیه از حیث ژئوپلیتیک، تسلط بر این کشور با هدف تضمین دسترسی به دریای آزاد است» (Torabi, 2014). بعد دیگر اهمیت اوکراین برای روسیه، باز می‌گردد به وسعت سرزمینی و عمق استراتژیک. حاکمیت منطق ارضی قدرت به عنوان یک مهم در میان تصمیم‌گیرندگان روسی وجود داشته است. عمق استراتژیک روسیه همواره و از دیرباز برای رهبران این کشور حائز اهمیت بوده و آنها بر این اساس تلاش کرده‌اند به عنوان یک کشور پهناور و سرزمینی که عمق استراتژیک زمینی دارد، جایگاه خود را تحکیم بخشند. روسیه استراتژی دفاعی‌اش از ۲۰۰ سال پیش تاکنون بر این محور استوار است که باید عمق استراتژیک زمینی‌اش قوی باشد و تغییر موضعی در این استراتژی روس‌ها ایجاد نشده است. اوکراین، عمق استراتژیک روسیه و همانجایی است که ناپلئون و آلمان نازی از آنجا به روسیه یورش برده‌اند (Intisar, 2014, p. 86).

افزون بر اشتراکات هویتی و فرهنگی آنچه اوکراین را برای روسیه و سایر کشورهای دنیا از جمله غرب مهم کرده است، موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک این کشور است. اوکراین در تقاطع نفوذ دو کشور روسیه و آمریکا قرار گرفته و از نظر ژئواکونومیک محل حمل و نقل ۸۰ درصد گاز طبیعی وارداتی اروپا از روسیه است. اهمیت این مسئله از آن رو است که روسیه تامین کننده یک سوم نیاز مصرفی اتحادیه اروپا به گاز طبیعی است (Goldthau & Boersam, 2014). گذشته از این روس ها همیشه تمایل به پیشروی به سمت غرب داشته اند تا خطر تجاوز به خاک خود را کاهش دهند. اوکراین با بیشترین وسعت ارضی در اروپا، البته پس از روسیه؛ مرزهای جنوب غربی روسیه را پوشش می دهد و بدین ترتیب روسیه مجبور نیست به دفاع از خط مقدم در مرزهای خود تکیه نماید. این مهم کاملاً منطبق با منطق جغرافیایی روسیه است که بر اهمیت سرزمین تأکید می نماید. این دو کشور دارای مرز مشترک نزدیک به ۱۵۰۰ مایل می باشند که اوکراین در برابر فدراسیون در آن سکنی گزیده است (Gvosdev, 2014, p. 19). آنچه در کیف اوکراین رخ داد کودتایی بود که از طریق دستکاری و تحریف احساسات و امیدهای بخش مهمی از مردم اوکراین توسط رهبران مخالف یا اپوزیسیون رخ داد. باید تأکید شود که بسیاری از حامیان اپوزیسیون در حال انجام آنچه آنها معتقدند حق کشورشان است و آنها قربانیان رهبران فاسد خودشان هستند. صرفاً نظر از اینکه کدام طرف را حمایت می کنند مردم اوکراین همه قربانیان سیاسیون فاسد خود هستند. حزب دولت و احزاب اپوزیسیون هر دو به نوبه خود بر اوکراین مسلط شده اند و از اوکراین برای اهداف و منافع شخصی خود استفاده کرده اند. رهبر کودتا در حالی که از حمایت کامل آمریکا و اتحادیه اروپا برخوردار بود قدرت را در اوکراین بدست آورد. آمریکا و اتحادیه اروپا تلاش زیادی از خود نشان دادند غصب قدرت توسط گروه اپوزیسیون را به عنوان اوج انقلاب مردمی در اوکراین نامیدند. رهبران اوکراینی تلاش کردند تا جهان و مردم اوکراین را از طریق بدست گرفتن قوه مقننه یا سلطه بر این قوه فریب دهند. و این با هماهنگی و تشویق آمریکا و اتحادیه اروپا صورت گرفت. معترضین برای مشروعیت بخشیدن به کودتای خود، از پارلمان اوکراین استفاده کردند. مجلس اوکراین یک نهاد به شدت دچار فساد است که سیاسیون نالایق و ناصداق که هم بر دولت سلطه دارند و هم بر اپوزیسیون نفوذ و سطله دارند در آن فعالیت می کنند. رهبر اپوزیسیون سعی کرده است با استفاده از مجلس معیوب و ناکارآمد اوکراین به کودتای خود مشروعیت دهند (Nazemroaya, 2012, pp. 2-5).

دلیل این احساس وحشت و نگرانی درباره فدرالیزاسیون اوکراین، نگرانی فزاینده مقامات اوکراین و مردم آن درباره احتمال تجزیه کشورشان می باشد. قبل از به قدرت رسیدن مخالفان در کیف در تاریخ فوریه

۲۰۱۴، اوکراین یک کشور و جامعه قطبی شده یا چند قطبی بود. بخش غربی اوکراین تحت نفوذ و کنترل اپوزیسیون بود در حالی که بخش‌های جنوبی و شرقی تحت کنترل حزب مناطق و متحدان سیاسی آن بود. اقدامات خارج از چارچوب اپوزیسیون و خارج از چارچوب دموکراسی، درها را برای بی قانونی و فساد و انحطاط قدرت دولت هموار نمود. نواحی مختلف اوکراین بدست نظامیان و شبه نظامیان مخالف افتاد. میلشای الکساندر موزیچکو، یکی از رهبران به شدت ملی گرا و مخالف روسیه که در گروزی در کنار چچنی‌ها بر علیه روسیه مبارزه کرد هم اکنون شهرهای مختلف در بخش غربی اوکراین را کنترل می کنند. ماشین نظامی دو طرف در اوکراین وارد کار شدند بعد از سلطه و موقیت مخالفین، رئیس جمهور اوکراین یانو کویچ از طرف هم حزبی های خودش به عنوان مسئول مرگ و میرها معرفی شد و لقب خائن و ترسو را به خود گرفت. بسیاری از نمایندگان مجلس اوکراین از حزب مناطق هستند و از ترس جان خود نمی توانند به کیف برگردند. جدایی کریمه از طریق جلب رضایت مقامات رسمی کریمه و مجلس خودمختار را در کریمه صورت گرفت و آنها به چنین جدایی، مردم کریمه را تشویق کردند و همچنین در ژوئن ۲۰۰۰ یک قانون ضد ناتو تصویب کردند که بر اساس آن این سازمان و نیروهای آن از ورود به سرزمین کریمه منع و جلوگیری شدند و مقامات کریمه، آقای ویکتور یوشچنکف را، ابزار دست امریکا و اتحادیه اروپا لقب دادند و به شدت وی را سرزنش کردند. اقدامات نظامی و تشکیل نیروی نظامی در مناطقی چون آبلست خار کیف و دوتسک در بخش‌های جنوبی و شرقی اوکراین صورت گرفت و برای دفاع از حقوق خود در برابر اپوزیسیون و کودتاچیان اوکراین که مورد حمایت امریکا و اتحادیه اروپا بودند مردم مخالف کودتا در این مناطق مسلح شدند. و اعلام کردند رادا یا مجلس کنونی اوکراین را به رسمیت نمی شناسند چون حد نصاب لازم را ندارد و عمدتاً تحت نفوذ اپوزیسیون مورد حمایت غرب است (Nazemroaya, 2014, pp. 3-5).

راهبرد ایالات متحده نسبت به اوکراین

در اواخر جنگ سرد، آمریکا برای هدایت موج های ضدسوسیالیستی در مناطق پیرامونی اتحاد جماهیر شوروی از روش سازمان دهی شبکه های اجتماعی برای نادیده انگاشتن و فرسایش حاکمیت ابرقدرت شرق و کشورهای سوسیالیستی بهره می گرفت. ایالات متحده پس از تحولات فناوری که از دهه ۶۰ میلادی به بعد متجلی شد، جایگاه ویژه ای در کنترل ابزارهای ارتباطی و شبکه های اجتماعی پیدا کرد. هدف گیری حاکمیت اتحاد جماهیر شوروی به آن دلیل بود که واشنگتن قصد داشت از این طریق بخش ادراکی مشروعیت و اقتدار نظام سیاسی مسکو را تحت تاثیر قرار دهد. این موضوع سبب بی اعتبار شدن ساختار و فرایندهای حکومتی در اتحاد جماهیر شوروی گردید تا جایی که مداخله طولانی مدت به همراه

ادبیات غیرسیاسی از سوی آمریکا نسبت به اتحاد جماهیر شوروی، یک وضعیت دوگانه را در نخبگان سیاسی کرملین ایجاد کرد و جلوه‌هایی از فرسایش قدرت و پیروزی در جنگ سرد را با خود به همراه آورد (Lucas, 2003, p.59). نبرد نرم آمریکا در اواخر جنگ سرد با اتحاد جماهیر شوروی از ماهیت نامتقارنی برخوردار بود و بدون هیچ گونه هزینه و نبرد نظامی حاصل شد. این روش عمدتاً از سوی آمریکا در ارتباط با کشورهای ایدئولوژیک مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. در این الگو جامعه و نیروهای اجتماعی به عنوان جایگزینی برای جغرافیا در رقابت‌های استراتژیک محسوب می‌شوند. همچنین موضوع‌های کنش استراتژیک در این الگو تغییر می‌کنند نخبگان، روشنفکران و چهره‌های فرهنگی اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اروپای شرقی به عنوان رکن اجتماعی این نبرد با اتحاد جماهیر شوروی انتخاب شده بودند. رسانه‌های غربی از جمله رادیو آزادی و رادیو اروپای آزاد وظیفه داشتند با این نخبگان در ارتباط باشند و به صورت مداوم بر ابعاد بشردوستانه فرهنگ و تاریخ روسی همچون نوشته‌های داستایوفسکی و تولستوی تأکید کنند. به اعتقاد استراتژیست‌های آمریکایی اگر جامعه و مردم روسیه براساس فرهنگ اجتماعی و سنت‌های تاریخی تهییج شوند، زمینه کاهش اقتدار سیاسی و حاکمیت اتحاد جماهیر شوروی به وجود می‌آید. در این دوران، تبلیغات آمریکایی درباره نشانه‌های فرهنگ انسان دوستانه روسی توسط گروه‌های ناراضی اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی بیان می‌شد. این تبلیغات موجب فرسایش قدرت در داخل اتحاد شوروی گردید و امکان باز تولید قدرت را از آن سلب کرد (Warner, 1996, p.425).

انقلاب رنگی به عنوان الگویی از کنش در فضای پساجنگ سرد محسوب می‌شود که اولاً، براساس تحریک بازیگران بین‌المللی شکل می‌گیرد و ثانیاً، مبتنی بر کنش گروه‌های اجتماعی و تحریک آنها به کنش اعتراضی خواهد بود. در این فرایند هزینه‌های مداخله‌گری ایالات متحده نسبت به قبل کاهش یافته، چون محوریت اصلی کنشگری مربوط به گروه‌ها و بازیگران اجتماعی کشور هدف خواهد بود. در روند انقلاب رنگی از ادبیات، واژه‌ها و مفاهیمی استفاده می‌شود که ماهیت دموکراتیک داشته باشد؛ این مفاهیم باید به گونه‌ای تنگاتنگ با مبانی فرهنگی جامعه غرب پیوند پیدا کرده تا بتواند زمینه اثرگذاری، تحریک و اغوای گروه‌های اجتماعی را برای همخوانی با ادبیات و نشانه‌های فرهنگ سیاسی غرب به وجود آورند. آمریکایی‌ها بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به دنبال گسترش اتحادیه اروپا و ناتو به کشورهای بلوک شرق همچون مجارستان، لهستان، چک و کشورهای بالتیک بوده‌اند که البته موفق هم شدند. در این میان، آخرین منطقه حائل با روسیه، اوکراین و بلاروس می‌باشند. به دلیل نفوذ سنتی روسیه در اوکراین و نیز وجود روس‌تبارها در آن، آمریکا و اروپا برای نفوذ در این کشور موفقیت نهایی را در ۲۰

سال گذشته به دست نیاوردند، لذا برای تغییر ساختار قدرت در این کشور تلاش زیادی کردند. آخرین نمونه از این مداخلات به تحولات سال ۲۰۱۳ باز می‌گردد که حمایت آشکار دولت مردان آمریکایی از مخالفین در زمانی صورت می‌گرفت که اروپایی‌ها در حال مذاکره رسمی با دولت اوکراین برای بررسی مسئله الحاق اقتصادی بودند و در عین حال به طور هماهنگ در تظاهرات مخالفین شرکت می‌کردند. این اقدام مداخله جویانه و استفاده از اهرم فشار توسط غرب که همواره بر اصول دموکراتیک و احترام به حاکمیت‌ها برای پیوستن اعضای جدید به اتحادیه تأکید داشته، رویکردی قابل تأمل است که از نظر حقوق بین‌الملل نیز، نقض آشکار حاکمیت اوکراین و مداخله در امور داخلی این کشور محسوب می‌شود. ویکتوریا نولاند دستیار جان کری وزیر خارجه آمریکا که در جمع مخالفان غرب گرای اوکراینی در کی‌یف حضور یافته بود چندماه بعد در مصاحبه با شبکه سی‌ان‌ان به این مساله اذعان کرد که واشنگتن برای حمایت از به اصطلاح آرزوهای مردم اوکراین در رسیدن به یک دولت دموکراتیک و قوی تر ۵ میلیارد دلار اختصاص داده است (Krever, 2014, pp.1-25). در حوادثی که از دسامبر ۲۰۱۳ تا فوریه ۲۰۱۴ در اوکراین به وقوع پیوست، یکی از مهم‌ترین الگوهای رفتاری آمریکایی‌ها مدیریت روابط خود با مخالفان غرب‌گرا از طریق الگوی ارتباط موثر بود. ارتباط موثر به معنای استفاده درست از ابزارهای کنش متقابل مستقیم و غیرمستقیم است. با توجه به آن‌که نیروهای دخیل در بستر اعتراضات، ماهیت اجتماعی دارند، بنابراین ضرورت‌های راهبردی آمریکا ایجاب می‌کند که از تعامل چندجانبه در سطوح مختلف برای تبدیل و ارتقاء مسئله اجتماعی و به مشکل امنیتی و سپس به معضل امنیتی استفاده کند. هدف نهایی این راهبرد آمریکایی‌ها تصاعد بحران در جغرافیای منازعه می‌باشد. معضل امنیتی در نگاه نظریه پردازان آمریکایی از ابعاد تهدیدآمیزتری نسبت به مشکل امنیتی برخوردار بوده و ماهیت تعارضی آن بیشتر است. این به آن معناست که با پدید آمدن زمینه تعارض میان کارگزاران، فرایند جنبش اجتماعی رادیکالی خواهد شد. استفاده از الگوی ارتباط موثر می‌بایست زمینه افزایش تهدیدها را فراهم کند؛ به نوعی که با برهم زدن تعادل محیط اجتماعی، ساختار حکومتی و کارگزاران را درگیر بحران مقبولیت ساختار خواهد کرد. رادیکال شدن تهدیدها و نیز محیط اجتماعی از طریق دیپلماسی فشار، نشئت اذهان گروه‌های اجتماعی، سازمان‌دهی موسسات و نهادهای اجتماعی، ایجاد موج سیاسی سریع و متقاعدسازی، زمینه ایجاد بحران انعکاسی را فراهم می‌کنند. این مفهوم به آن معناست که هرگونه فشار سیاسی آثار خود را در حوزه امنیتی و عرصه مشروعیت ساختاری کشور هدف ایجاد خواهد کرد. در این ارتباط لیلیا شوفتسووا مدیر بخش سیاست داخلی روسیه دفتر بنیاد کارنگی در مسکو عنوان می‌کند که برخی از

حوادث تاریخی از نقش موثری در تعیین آینده مسیر بازیگران بین المللی برخوردار هستند. وی تحولات اوکراین را در اواخر سال ۲۰۱۳ به مثابه چنین حوادثی بر شمرده و در رد انتخاب سیاست ویکتور یانوکویچ جهت همگرایی با روسیه، معتقد است که این اقدام را باید به مثابه سیاست های توسعه طلبانه مسکو قلمداد و بازنمایی شود تا بتوان مسئولیت غرب را برای کمک به نجات اوکراین توجیه کرد (Shevtsova, 2013). ایالات متحده آمریکا همانگونه که در انقلاب رنگی اوکراین در سال ۲۰۰۴ به عنوان حامی جناح های ضد روس، توانست دولتی حامی غرب و مخالف با مسکو را به قدرت برساند، در تحولات اخیر اوکراین نیز به صراحت از آشوب در این کشور و براندازی دولت قانونی یانوکویچ حمایت کرد. جان مک کین، سناتور ایالات متحده با مقامات حکومت و مخالفان در اوکراین، در دسامبر ۲۰۱۳ دیدار کرد و در جمع مخالفان در میدان اصلی کی یف حاضر شد. این دیدار با هدف برکناری حکومت از قدرت صورت می گرفت. مک کین ضمن پشتیبانی از معترضان، اعلام کرد که به اعتراض مردم اوکراین که برای ترویج دموکراسی در کشورشان صورت می گیرد افتخار می کند. همچنین وی با حضور در خیابان های کی یف از تحریم چند مقام عالی رتبه دولتی خبر داد. همان طور که پیش تر ذکر شد این اقدامات در راستای برنامه بی اعتبارسازی و فرسایش قدرت حاکمیت، توسط آمریکایی ها در کشورهای مورد هدف صورت می گیرد. مک کین چند ماه پس از برکناری یانوکویچ از قدرت در حمایت از دولت غرب گرا گفت «مردم اوکراین هم اکنون بیش از هر زمان دیگری به حمایت های مداوم دوستان خود نیاز دارند. برخی از مردم اوکراین و روسیه، حاکمیت و تمامیت ارضی کی یف را زیر سوال برده اند» (Newton-Small, 2014, pp.1-20). این رویکرد ایالات متحده نشان داد که اگر یک دولت قانونی که با ساز و کار دموکراتیک و انتخابات آزاد بر سر کار آمده با منافع آمریکا در تضاد باشد باید به چالش کشیده شود و از کار برکنار گردد. به این ترتیب جهت گیری آمریکا در اوکراین یک بار دیگر ادعاهای مقامات کاخ سفید در حمایت از دموکراسی را به چالش کشید. هدف ایالات متحده آمریکا از دخالت در اوکراین، تامین بیشتر و گسترده تر امنیت اتحادیه اروپا، فشار بر یکی از رقبای ژئواستراتژیک چند سده ای یعنی دولت قدرتمند روسیه، کمک به جایگزینی رژیم های بی ثبات و ناکارآمد با رژیم هایی که بتوانند حافظ منافع غرب در منطقه باشند و به عنوان مانعی بر سر راه قدرت طلبی روسیه در منطقه اوراسیا مرکزی ظاهر شود. (Danesh Nia & Marabi, 2015)

ژئوپلیتیک اوکراین از نگاه آمریکا و اتحادیه اروپا

برای واشنگتن، اوکراین تنها مهره بازی بزرگ ژئوپلیتیک آن است. آمریکایی ها قصد ندارند به کیف کمک جدی بکنند و هزینه های زیادی تقبل کنند. واشنگتن در مرحله جاری برای حل و فصل سه مسئله

تلاش می‌کند که خود اوکراین با این منافع ارتباط غیرمستقیم دارد. اولاً، سعی می‌کند از روسیه بازدارندگی و از تقویت نفوذ بین‌المللی آن پیشگیری کند. ثانیاً، قصد دارد به پیمان ناتو، که جهت‌گیری‌های وجودی خود را از دست داده است، جان تازه‌ای دهد و هم‌زمان اروپایی‌ها را به افزایش بودجه‌های نظامی آن‌ها وادار کند. ثالثاً، سعی می‌کند نفوذ خود را در بازارهای جهانی انرژی تقویت و این بازارها را به نفع خود بازسازی کند. نگاه آمریکا به بحران اوکراین صرفاً در محدوده جغرافیای امنیت یا جدال ژئوپلیتیک نفوذ نیست، بلکه در ژئواستراتژی قدرت بین‌المللی قابل تبیین می‌باشد. زیگنیو برژینسکی مشاور سابق امنیت ملی آمریکا، در سال ۱۹۹۷ در کتابی با عنوان «شطرنج بزرگ» آورده است؛ بدون حضور اوکراین، همه تلاش‌های مسکو برای بازسازی نفوذ خود در قلمرو سابق اتحاد جماهیر شوروی شکست خواهد خورد و آمریکا نیز تنها زمانی خواهد توانست جایگاه خود را به عنوان ابر قدرت جهانی تثبیت کند که بتواند مانع ظهور ابر قدرتی دیگر در منطقه اوراسیا شود. از نگاه اروپایی‌ها؛ اوکراین مهم‌ترین کشور اروپای شرقی در ابعاد جغرافیای سیاسی و اقتصادی برای این اتحادیه است. اهمیت ژئوپلیتیک اوکراین، به عنوان دومین کشور بزرگ اروپایی واقع در سواحل شرقی و غربی دریای سیاه، تا بدان‌جاست که برژینسکی از آن به عنوان «ترن سیاست منطقه‌ای پس از گسترش اتحادیه‌ی اروپا» یاد می‌کند. با عدم مدیریت تحولات اوکراین توسط اروپا نفوذ روسیه در اروپای شرقی تقویت خواهد شد (Fallah, 2014, pp.1-20). روابط روسیه و اتحادیه اروپا به عنوان دو بازیگر مهم در منطقه اوراسیا و در سطح جهان پرفراز و نشیب بوده است. این روابط در بیش از دو دهه گذشته از همکاری تا رقابت ژئوپلیتیک در نوسان بوده است. قدرت هنجاری (Normative Power) اتحادیه مبتنی بر گسترش ارزش‌های لیبرالیستی و الهام‌بخشی آن برای کشورهای هدف است. سیاست خارجی اتحادیه اروپا مبتنی بر قدرت هنجاری با سیاست خارجی واقع‌گرایانه روسیه در تضاد است و تلاش نرم و هنجار محور این اتحادیه به منظور گسترش جغرافیایی و جذب اعضای جدید از محیط پیرامون روسیه زمینه‌های بروز تنش و تشدید رقابت ژئوپلیتیک میان دو طرف را فراهم کرده است. منافع ژئوپلیتیک و امنیتی متفاوت اتحادیه اروپا و روسیه و نیز مساله امنیت انرژی نیز بر این روابط تاثیرگذار بوده است. به موازات گسترش همکاری‌های اقتصادی و تجاری در چارچوب نظریه «وابستگی متقابل» مبتنی بر نیاز اتحادیه به انرژی روسیه و نیاز روسیه به فناوری و سرمایه اتحادیه، دو طرف تلاش کرده‌اند و برای نهادینه کردن این همکاری‌ها توافق‌نامه‌هایی امضا کردند که اولین و مهم‌ترین آنها توافق‌نامه مشارکت و همکاری است که در سال ۱۹۹۴ امضا شد و ۱ دسامبر ۱۹۹۷ به مدت ۱۰ سال به اجرا در آمد. اعتبار این توافق‌نامه سال ۲۰۰۷

به پایان رسید و گفت و گوها به منظور تمدید آن تاکنون به نتیجه نرسیده است. در واقع، با قدرت‌یابی ولادمیر پوتین به تدریج رویکرد واقع‌گرایانه و رقابتی و نیز سیاست خارجی مبتنی بر بازی با حاصل جمع صفر به ویژه در مسائل سیاسی، امنیتی و حتی اقتصادی در دستور کار قرار گرفت. یکی از ویژگی‌های اتحادیه اروپا ایجاد جاذبه از طریق قدرت هنجاری خود برای پیوستن اعضای جدیدی است که شرایط و معیارهای اتحادیه اروپا رعایت کنند. این روند از زمان جنگ سرد که با رقابت غرب سرمایه‌داری و شرق کمونیسم همراه بود، آغاز شده بود که پس از فروپاشی نظام دوقطبی موج پیوستن اعضای جدید به ویژه از اروپای شرقی شدت گرفت. گسترش جغرافیایی اتحادیه به اروپای شرقی و مرکزی و نیز خارج نزدیک (Near Abroad) روسیه سبب نگرانی این کشور شده است. سابقه چنین تلاش‌هایی به سال‌های پایانی دهه ۱۹۹۰ بازمی‌گردد که لهستان خواستار توجه اتحادیه اروپا به مناطق شرقی خود شد. مارس ۲۰۰۳ نخستین سند مفهومی توسط کمیسیون اروپا صادر شد. این سند که «اروپای وسیع‌تر-همسایگی: چارچوبی جدید برای روابط با همسایگان شرقی و جنوبی» نام داشت، رویکردها و برنامه‌های اتحادیه را مشخص کرد. در سند راهبرد امنیتی اتحادیه اروپا که ۲۰ ژوئن ۲۰۰۳ به تصویب رسید، سه راهکار اساسی زیر عنوان اهداف راهبردی ارائه شده که مطابق راهبرد نخست یعنی «گسترش ناحیه امنیتی به دور اروپا» اتحادیه اروپا بایستی سهم ویژه‌ای در ثبات و حکمرانی خوب همسایگان خود ایفا کند. عملی شدن چنین اهدافی مستلزم فعال شدن اتحادیه در محیط امنیتی روسیه است. سند «سیاست همسایگی اروپا» در می ۲۰۰۴ نیز به لحاظ پوشش منطقه‌ای ارمنستان، جمهوری آذربایجان و گرجستان را دربرمی‌گرفت. می ۲۰۰۸ اتحادیه اروپا به منظور تقویت بعد شرقی سیاست همسایگی، ابتکار عمل «مشارکت شرقی» را به پیشنهاد لهستان و سوئد طراحی کرد که جنگ روسیه و گرجستان سبب افزایش توجه اعضای اتحادیه به این ابتکار عمل شد. بر همین مبنا می ۲۰۰۹ رهبران و نمایندگان شش کشور ارمنستان، جمهوری آذربایجان، بلاروس، گرجستان، مولداوی و اوکراین در پراگ اعلامیه مشترکی زیر عنوان «مشارکت شرقی» امضا کردند. در واقع، روسیه ابتکار عمل «مشارکت شرقی» را دارای توان بالقوه در تغییر موقعیت راهبردی حوزه شوروی سابق می‌داند. اتحادیه اروپا در تلاش بوده از طریق این ابتکار عمل تلاش روسیه برای بازسازی حوزه نفوذ خود در خارج نزدیک را ناکام گذارد. همچنین روس‌ها از ابزار انرژی برای فشار بر این کشورها بهره برده‌اند که یکی از اهداف این ابتکار عمل تامین امنیت انرژی و بی‌اثر کردن این ابزار بوده است. راهبرد بلندمدت اتحادیه اروپا در سندهای انرژی ۲۰۲۰، ۲۰۴۰ و ۲۰۵۰ نشان‌دهنده عزم اتحادیه تنوع‌بخشی به منابع تامین انرژی و کاهش وابستگی به یک کشور از جمله روسیه و تامین امنیت انرژی در میان‌مدت و بلندمدت است. اوکراین

همچنان برای تامین گاز و برخی از نیازهای غذایی به روسیه وابسته است. به رغم وعده دولت غرب‌گرای جدید اوکراین برای عضویت این کشور در اتحادیه اروپا، اعضای این اتحادیه نشان داده‌اند پیش‌شرط‌های زیادی برای اوکراین دارند که تحقق همه آن‌ها دشوار است. آلمان قوی‌ترین اقتصاد و از مهم‌ترین کشورهای اتحادیه اروپا، روابط اقتصادی فراوانی با روسیه دارد و در حمایت از تحریم‌های اقتصادی علیه روسیه محتاطانه عمل می‌کند و مقامات کرملین همکاری نزدیکی با مشاوران آنگلا مرکل، صدراعظم آلمان دارند (Hamid niko, 2014, pp. 1-15).

ترکیه در اجلاس اتحادیه عرب در مراکش حضور یافت و در این جلسه، شرکت کنندگان خواهان تغییر رژیم اسد شدند و در این زمینه برنامه ریزی کردند در طول شروع جنگ ناتو بر علیه لیبی، آنکارا وانمود می‌کرد که بی طرف است در حالی که شورای انتقالی لیبی را در بنغازی یاری می‌کرد. دولت ترکیه به فکر مردم سوریه نیست بلکه هماهنگ با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس از دمشق درخواست کردند تا دمشق جهت گیری سیاست خارجی خود را تغییر دهد و تابع اراده و دستورات واشنگتن باشد. ترکیه از طریق همکاری با ناتو در طرح ابتکار ناتو، مسئول استخدام و بکارگیری جنگجویان تروریست از سرتاسر جهان بر علیه دولت سوریه، عراق و لیبی است. سالهاست که ترکیه و امریکا تلاش می‌کنند تا ارتباط سوریه با ایران را قطع کنند و نفوذ ایران را در خاورمیانه محدود و مهار کنند. ترکیه در پی ارتقای جایگاه و وجه خود در بین اعراب بوده است اما همه اینها مؤلفه کلیدی طرح‌های واشنگتن و ناتو است همزمان سعی کرده تا توانمندیها و قابلیت‌های نظامی خود را در دریای سیاه و مرزهای خود با سوریه پرداخته و آنکارا به دنبال تولید انبوه موشک‌های کروز از سال ۲۰۱۲ بوده و قصد دارد در کنار جت‌های نظامی امریکا و وسایل نظامی دریایی امریکا در جنگ‌های منطقه ای آینده استفاده کند و موافقت کرده است که پایگاه‌های خود را در اختیار سربازان ناتو قرار دهد. در سپتامبر ۲۰۱۱، ترکیه به پروژه سپر موشکی واشنگتن پیوست و این واکنش ایران و مسکو را در پی داشت. ترکیه درباره تهاجم به سوریه از سال ۲۰۱۱ با ناتو و امریکا گفتگو کرده است. ترکیه طرح‌های تهاجمی به سوریه، تحت عنوان ماموریت بشردوستانه ارائه داده است از ناتو و غرب تقاضای ایجاد منطقه حائل و کریدور انسانی کرده است. ترکیه اعلام کرده است که اعتراضات در سوریه یک معضل منطقه ای است و یک مسئله داخلی نیست. در جولای ۲۰۱۱، به رغم پیوندهای اقتصادی ترکیه و ایران، ترکیه سربازان بازنشسته خود را به کار گرفت و واحدهای نظامی ذخیره خود را در امتداد مرز سوریه و ترکیه استفاده کرد. در این راستا و در مقابل تحرکات ترکیه، حضور نظامی روسیه در بندر تارتاس تقویت شد (Nazemroaya, 2012, pp. 1-6).

گسترش رقابت ژئوپلیتیک از اوکراین به سایر مناطق

روسیه تلاش کرده است موضع خود در قبال تحولات اوکراین را به وقایع مشابه در خاورمیانه، بالکان و سایر مناطق تشبیه کند که در تمام آنها غرب به ویژه آمریکا دست به نوعی خرابکاری و آشوب‌سازی زده است. نتایج اتخاذ چنین سیاست‌هایی از سوی آمریکا تا حد زیادی مشخص بوده است؛ زیرا عموماً به جنگ‌های داخلی خونین، سرازیر شدن میلیاردها دلار به صحنه جنگ‌های غیرضروری، ایجاد بحران مالی، تضعیف حاکمیت تا مرز فروپاشی و نیرو گرفتن عوامل تروریستی در خلأهای موجود سیاسی و امنیتی انجامیده است. از نظر روسیه، وقوع چنین تحولاتی به صورت پی در پی در مناطق مختلف به این معناست که تسلط و هژمونی آمریکا بر نظام جهانی از بین رفته و لذا واشنگتن در حال گذار از «ثبات مبتنی بر سیطره» به «بی‌ثباتی کنترل‌شده» است. چنین راهبردی، کشمکش‌های ژئوپلیتیکی را تشدید می‌کند و باعث تعمیق مناقشات میان کشورها و گروه‌های قومی و مذهبی می‌شود.

از این رو اگر روسیه داخل مرزهای خود باقی بماند، آمریکا به قصد آشوب‌سازی به قلمرو این کشور و مناطق پیرامونی آن نزدیک خواهد شد. به همین دلیل روسیه قصد دارد این پیام را به آمریکایی‌ها بدهد که نه تنها مناطق پیرامونی این کشور، بلکه سایر مناطق که برای آمریکا نیز جنبه‌های راهبردی دارند، می‌توانند صحنه رویارویی باشند. بازیگری فعال روسیه در خاورمیانه در این راستا قابل ارزیابی است و روسیه تلاش می‌کند به آمریکایی‌ها تفهیم کند که می‌تواند هم منافع آمریکا را به چالش بکشد و به آنها آسیب وارد کند و هم جایگاه خود را به عنوان قدرتی جهانی تثبیت کند. به این ترتیب روسیه با ارائه تعریف جهانی از بحران‌های منطقه‌ای و ارتباط برقرار کردن میان بحران اوکراین و خاورمیانه، رویکرد راهبردی خود را در راستای تضعیف منافع جهانی آمریکا و کشاندن صحنه رویارویی به مکانی دور از قلمرو خود استوار کرده است. بر این اساس روس‌ها با اتخاذ سیاستی فعال و در عین حال آسیب رساندن به منافع آمریکا به ویژه در خاورمیانه، سعی می‌کنند غرب را تلویحاً تهدید و از دخالت در اوکراین بازدارند. در مجموع بحران اوکراین باعث علنی‌تر شدن رقابت‌های ژئوپلیتیک میان روسیه و آمریکا در مناطق مختلف جهان شده است که می‌توان به سیاست‌های دو طرف در خصوص مسائل خاورمیانه اشاره کرد. روسیه به گسترش روابط با کشورهای مانند ایران، سوریه، عراق، مصر و هم‌چنین حزب‌الله لبنان گرایش بیشتری پیدا کرده است. این مسئله را می‌توان در امریکای لاتین و افزایش مناسبات مسکو با کشورهای این حوزه نیز مشاهده کرد. هم‌چنین مسکو به انحای مختلف دست به حمایت از راست‌گراها و چپ‌گراها در کشورهای مختلف اروپایی زده که چنین امری ممکن است در آینده فضای اروپا را به نفع روسیه تغییر دهد (Bahman, 2017).

بحث و نتیجه‌گیری

بحرانی که در اوکراین شروع شد از سطح یک بحران ملی به سطح یک بحران منطقه‌ای و بین‌المللی گسترش یافته است. بحران اوکراین مولفه‌های مشترک درونزا و برونزا دارد که روند منتهی به بحران کنونی متأثر از مولفه‌های درونزای ناشی از غلبه نظریه پیوستن به اتحادیه اروپاست که در واقع مورد اجماع مردم اوکراین بوده است. می‌توان گفت که ۷۰ درصد مردم اوکراین خواهان پیوستن به اتحادیه اروپا بودند و اند، پانو کوویچ روسگرا اعلام کرد که در شرایط فعلی امکانات مالی و زیرساخت‌های لازم را برای پیوستن به اتحادیه اروپا ندارد که این بیانیه و اعلام موضع همچون جرقه‌ای موجب مشتعل شدن خرمن اعتراضات در اوکراین شد. دولت ایالات متحده آمریکا مترصد بهره‌برداری و تشدید احساسات ضد روسی اوکراینی‌ها به منظور جذب آنها به سوی غرب و عضویت در ناتو بوده است. در این راستا مقامات وزارت امور خارجه آمریکا در فوریه ۲۰۱۴ در اقدامی مغایر با شئونات و عرف دیپلماتیک آشکارا به صفوف تظاهرات ضد دولتی در کی‌یف پیوسته و علناً اقدام به تشویق و حمایت از معترضین علیه دولت وقت اوکراین نمودند. پوتین اراده خود را برای ادامه سیاست "تعامل و رقابت" با آمریکا را کنار گذاشته و وارد سیاست جدیدی شده که از آن می‌توان به عنوان سیاست "تقابل و رقابت" یاد کرد. پوتین می‌کوشید از طریق راه اندازی اتحادیه اوراسیا جمهوری‌های سابق شوروی را در قالبی جدید به همکاری‌های بیشتر اقتصادی با روسیه جلب کند و از طرفی با تقویت سازمان شانگهای موقعیت خود را در برابر ناتو و آمریکا تقویت نماید. نظام امنیتی جدیدی که روسیه به دنبال جایگزین کردن آن بجای نظام قبلی امنیتی اروپا با محوریت سازمان امنیت و همکاری اروپا است، با چالش‌های جدی روبروست. بلند پروازی مسکو در این زمینه برای اوپاما و همکارانش که در سالهای اخیر پیشقراول توسعه طلبی و سلطه جویی در خاورمیانه بودند، در دسر ساز شد. با در نظر گرفتن اینکه ملاحظات تاریخی و الزامات ژئوپلیتیک برای رهبران روسیه اغلب باید نقطه شروع فهم و درک هر موضوعی تلقی شود، واضح بود که تلاش برای الحاق اوکراین به ناتو و ادغام این کشور در اتحادیه اروپا، واکنش‌های بسیار منفی را در میان رهبران روسیه به وجود آورد. الزامات ژئوپلیتیک که به دلیل حاکمیت منطق ارضی قدرت در میان تصمیم‌گیرندگان روسی از اهمیت فراوانی برخوردار است و از سوی دیگر گره‌های فراوان تاریخی و فرهنگی میان مسکو و کیف، حساسیت شدید روسیه نسبت به تلاش‌های آمریکا و اتحادیه اروپا در مورد اوکراین را گریزناپذیر می‌سازد. از نظر ولادیمیر پوتین با توجه به اینکه در بیش تر مواقع و به ویژه در رابطه با کشورهای خارج نزدیک، واقعیت‌های ژئوپلیتیک و الزامات تاریخی متن اصلی شکل‌گیری سیاست‌های اروپا را رقم می‌زند، تلاش آمریکا برای گسترش ناتو به اوکراین و سیاست‌های اروپا برای بسط

یکپارچگی اقتصادی آن با عضویت اوکراین، به عنوان تهدیدی برای منافع ملی روسیه و خطری برای کشور تعریف و استنباط شد. بحران اوکراین با توجه به رفتارهای آمریکا و اروپا و حساسیت های تاریخی و ژئوپلیتیک روسیه عملاً گریزناپذیر بود و به نظر نمی رسد پوتین حاضر به کوتاه آمدن در این زمینه باشد. امریکا قصد دارد برای جلوگیری از فروپاشی قدرت خود، آتش جنگ را از مراکش تا مدیترانه و مرزهای چین گسترش دهد. این فرایند از طریق بی ثبات کردن سه منطقه مهم یعنی آسیای مرکزی، خاورمیانه و افریقای شمالی دنبال می شود. اولین قدمی که امریکا، ناتو و متحدان عربی آن در این راستا برداشتند تهاجم آمریکا، انگلیس و اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ بود. در آسیای مرکزی آن فرایند با ایجاد بی ثباتی در افغانستان در طول جنگ سرد و حمایت امریکا برای مبارزه بین جریانات مختلف از جمله طالبان فرصتی برای امریکا و ناتو فراهم کرد تا به این کشور حمله کنند. در افریقای شمالی نیز طرح خود را با تجزیه سودان از طریق سالها فشار و عملیات پیچیده آغاز کردند. امروز هم جنگ داخلی با حمایت امریکا در سوریه و عراق الجزایر، مصر و لیبی، پاکستان و سودان و بربرها و اعراب وجود دارد و بی ثباتی همچنین وارد آسیای مرکزی شده است و جنگ در قفقاز جنوبی، گرجستان، ارمنستان و آذربایجان را گرفتار خود ساخته است شورش و درگیری در بین بلغارها، چچنی ها، سرکاسینها، داجستانی ها، اینگوشها و دیگر مردم محلی قفقاز بر علیه روسیه در قفقاز شمالی نیز آغاز شده است. خلیج فارس و یمن هم دچار ناامنی است همه این آتش افروزی ها توسط امریکا صورت گرفته است. قطعاً این بی ثباتی ها به معنی اختلال در بسیاری از مسیرهای مهم انرژی و عرضه انرژی کشورهای وارد کننده انرژی نظیر چین، قدرتهای اروپایی، هند، ژاپن و کره جنوبی در آینده است. چنین سناریویی برای کشور روسیه و کشورهای اوپک نیز می تواند خطرناک باشد و چنانچه کمبود انرژی وجود داشته باشد مجبورند بین چین و اتحادیه اروپا یکی را انتخاب کنند. جنگ منابع مانند جنگ جهانی اول می تواند شعله ور شود و این می تواند منجر به ویرانی افریقا و همه مناطق صنعتی اوراسیا شود. این درحالی است که امریکا به صورت تماشاگر در نیم کره غربی ناظر این تحولات خواهد بود و از دور نظاره گر این تحولات است دقیقاً مانند جنگ جهانی اول و دوم امریکا در این جنگ هم برنده و ذینفع اصلی این جنگ مخرب است بدون اینکه زیان و هزینه چندانی کرده باشد (Nazemroaya, 2012, pp. 1-6).

در نهایت اوکراین با توجه به نظریه هارتلند مکیندر به عنوان قلب زمین توجه قدرتهای برتر منطقه ای و فرا منطقه ای را به خود جلب کرده و موجبات رقابت بین این قدرتها را فراهم کرده است. در این میان موقعیت ژئوپلیتیک اوکراین، منابع عظیم فسیلی و غیر فسیلی این منطقه، دو دسته گی بین روسگراها و غربگراهای

اوکراین، تلاش آمریکا برای حفظ هژمونی خود و همچنین مهار روسیه متغیرهایی هستند که در حفظ رقابت و منازعه بین روسیه و آمریکا در اوکراین تاثیر بسزایی داشته و دارد. به نظر می‌رسد با آغاز قرن بیست و یکم و روی کار آمدن ولادیمیر پوتین در روسیه و با حاکم شدن فضای ژئوپلیتیک گذشته بر اندیشه مقامات این کشور رقابت های ژئوپلیتیک و استراتژیکی در جمهوری های بازمانده از اتحاد جماهیر شوروی از سر گرفته شد. روسیه معتقد است که محور "اوراسیا_بالکان" به صورت تاریخی متعلق به حوزه نفوذ مسکو بوده و تسلط هر قدرت دیگری بر آن به معنای انزوای این کشور به مرزهای خود است؛ این در حالی است که استراتژی کلان ایالات متحده آمریکا به منظور حفظ هژمونی باید از ظهور قدرتهای منطقه ای در مناطق استراتژیک جهان خودداری شود. با همه این تفاسیر بعید به نظر می‌رسد که منازعه و رقابت بین این قدرتها در منطقه اوراسیای و بطور خاص در جمهوری اوکراین در کوتاه مدت خاتمه و یا قابل حل باشد.

References

- Aaroe, j. (2014). *After Ukraine, NATO should stay vigilant on the Middle East*.
- Ahamedipour, Z., & Lashgari, E. (2011). Theoretical and Conceptual Recognition of the Concept of a Strategic Area in the Eurasian Superconductor, *Central Eurasia Studies, International Center for Advanced Studies*, 4(9), 20-1, Winter. (in Persian)
- Amir Ahmadian, B. (2005). Ukraine's Developments or the Orange Revolution, *Central Asian Studies and Caucasus Studies*, 13(4), 49. (in Persian)
- Bahman, SH. (2017). *The Impact of the Ukrainian Crisis on Russian-American Relations*, available at: <http://issnoor.ir/fa/article/details/9>. (in Persian)
- Cultures*, New York, Facts on File/Legvold.
- Danesh Nia, F., & Marabi, M. (2015). Structural Contradictions of the US and Russia in Ukraine, *Central Iranian Eurasian Studies Quarterly*, 9(2), 231-248. (in Persian)
- Dehghani Firoozabadi, S. J., & Moradi, M. (2016). West Threat, Russia's and Iran's Perceptions, *Foreign Relations Quarterly*, 8(2), 55-25. (in Persian)
- Dehsyar, H. (2014). Russian foreign policy towards Ukraine: the inevitability of the crisis, *Quarterly Journal of Foreign Relations*, 1(4), 121-83, spring. (in Persian)
- Dougherty, J., & Faltzgraf, R. (1998). *Competing theories of international relations, Dbzrgy revelation*, Tehran, Ghomes publication.
- Dueck, C. (2006). *Reluctant Crusaders: Power, Culture and Change in American Grand Strategy*, Princeton: Princeton University Press.
- Goldgeier, j. (2013). *The future of NATO*, 10-13.

- Goldthau, A., & Boersum, T. (2014). Ukraine - Russia Crisis: Implications for Energy Markets and Scholarship, *Energy Research and Social Science*, 3(1), 9-15.
- Graham, T. M. (2014). *It Is Putin's World*, available at: <http://www.realclearworld.com/articles/2014/03/30/It-Is-Putins-World.html>.
- Gvosdev, N. (2014). Ukraine's Ancient Hatreds, *The National Interest*, 10(132), July/August.
- Hassani, H., & Shahandeh, B. (2012). The Ukrainian Crisis Strategy of China and Russia, *International Journal of Political Research*, 8(3), summer. (in Persian) <http://www.entekhab.ir/fa/news/152>.
- Intisar, N. (2014). The enclosed Carmel, *dowries Magazine*, Issue 35 May.
- Kaplan, R. (2014). *Crimea: The Revenge of Geography*, March 13, available at: <http://www.realclearworld.com/articles/2014crimea-the-revenge-of-geography.html>.
- Kellini, F. (2014). *Review of Russia's relations with the West in the Ukrainian crisis/the failure of the global consensus on Moscow*, taken from the site: <http://www.ana.ir/news/15406>. (in Persian)
- Koolae, E. (2013). *Russia, will devour Crimea*, available at: Krauthammer, Ch. (2014). *Putin's Ukraine Gambit*, available at: <http://www.nationalreview.com/article/372204/putins-ukraine-gambit-charles-krauthammer>.
- Kurian, G. (2007). *Encyclopedia of the World's Nations and*.
- Majathadzadeh, P. (2002). *Geography of politics and geography*, Tehran: Samt Publication. (in Persian)
- Mercille, J. (2008). The Radical Geopolitics of Us Foreign Policy: Geopolitical and Geoeconomic Logics of Power, *Political Geography*, 22(27), 570-586.
- Nazemroaya, M. (2012). *Iran and the Strategic Encirclement of Syria and Lebanon*, 1-6. (in Persian)
- Nazemroaya, M. (2014). *Oil Prices and Energy Wars: The Empire of Frack versus Russia*, 1-6. (in Persian)
- Nazemroaya, M. (2014). *The Road to Moscow Goes through Kiev: A Coup d'Etat That Threatens Russia*, 1-5. (in Persian)
- Noonan, P. (2014). The Bear that Talks like a Man, *Wall Street Journal*.
- Nordberg, M. (1997). Interdependence and National Identity in Ukraine and Belarus, *Southeastern Political Review*, 1(4), 24-26.
- Oliker, O. (2009). *Russian foreign policy: sources and implications*, Santa Monica, CA: Rand Corporation.
- Plano, j., & Olton, R. (1998). *The International Relation Dictionary. Fourth Edition*, Longman.
- Robert. Ed. (2007). *Russian Foreign Policy in the 21th Century and the Shadow of the Past*, NY: Columbia University Press.

- Safari, A., & Vosoughi, S. (2016). Geopolitics of Ukraine and Its Role in the Competition of Russia and the United States, *International Journal of Political Research*, 3(26), Spring. (in Persian)
- Solchanyk, R. (2001). *Ukraine and Russia: the post-soviet transition*, Lanham, Maryland: Rowman and Littlefield Publishers.
- Torabi, Q. (2014). The Ukrainian Crisis in terms of Geostrategic and Geopolitical Components, *National Security Studies Monthly*, 5(14). (in Persian)
- Torabi, Q., & Kiani, F. (2014). Explaining Russia's Foreign Policy Regarding the Ukrainian Crisis in terms of Defensive Structural Realism, *Central Asian Studies Quarterly*, 7(87), 87. (in Persian)
- Vaezi, M. (2007). Showing power; analyzing the behavior of Russia towards the United States of America: Roots and hypothesis, *diplomatic News*, Issue XVIII. (in Persian)
- Vaezi, M. (2008). *Geopolitics of the crisis in Central Asia and the Caucasus (foundations and actors)*, Tehran: Ministry of Foreign Affairs, Second Edition. (in Persian)
- Valizadeh, A.; Shirazi Mogouei, S., & Azizi, H. (2015). The Impact of Ukraine's 2014 Crisis on Russian-US Relations, *Central Eurasian Studies Journal*, 8(1), 149-171. (in Persian)
- Yazdani, E.; Adinavand, H., & Bagheri, A. (2016). The Role of US and Russia in Geopolitical Crises in Georgia and Ukraine, *World Politics Quarterly Journal*, 5(4), winter. (in Persian)
- Zakaria, F. (1998). *From Wealth to Power: The Unusual's Origins of America's World Role*, Princeton: Princeton University Press.
- Zamani, N. (2013). The Analysis of the Origins and the Nature of the Ukrainian Crisis: The Stress of Cold War Tensions between Russia and the West, *Quarterly Journal of Foreign Policy*, 27(4), 918-889, winter. (in Persian)